

Islamic Knowledge and Insight

Another Reading of the Shaqshaqiya Sermon: A Systemic Functional Linguistic Analysis in Light of Hadith and Literary Commentaries

1. Shiva Sadeghi: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Iran
2. Mohammad Gholami*: Assistant Professor, Institute of Islamic Science in Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. (Email: mo-gh@um.ac.ir)
3. Hadi Mehrizi: M.A. Student, Department of Theology, Payame Noor University, Mashhad, Iran

Abstract

The present study aims to demonstrate the efficacy of text linguistics in advancing the understanding of hadith by analyzing the linguistic mechanisms that organize the message and create cohesive texture in the Shaqshaqiya Sermon, based on the textual metafunction within Halliday's Systemic Functional Linguistics. The research method is descriptive-analytical, and through a comprehensive examination of the entire sermon, the role and types of Thematic and Information Structures in directing the message and expressing attitude, as well as the function of various cohesion devices (grammatical, lexical, and conjunctive) in creating textual connectivity, have been thoroughly analyzed. The linguistic findings have been systematically aligned with and supplemented by the explanations and interpretations of prominent commentators, such as Mulla Muhammad Baqir al-Majlisi in *Bihar al-Anwar* and Sharif al-Khu'i in *Minhaj al-Bara'ah*, as well as the results of other rhetorical and conceptual studies. The results of this study reveal the high degree of structural and semantic cohesion in the Shaqshaqiya Sermon. In his luminous speech, Amir al-Mu'minin (peace be upon him) has employed the full range of the textual metafunction's capacities, including remarkable diversity in Thematic choices and various cohesive ties, to produce a dynamic, coherent text capable of precisely conveying tone and attitude and highlighting key concepts. The linguistic findings largely converge with the commentators' understanding and interpretation of the sermon's subtleties. This research demonstrates that integrating Systemic Functional Linguistic analysis with reputable hadith and rhetorical commentaries serves as an effective tool for uncovering multiple semantic and rhetorical layers in hadith texts and assists in their deeper understanding.

Keywords: *Amir al-Mu'minin (peace be upon him), Nahj al-Balagha, Shaqshaqiya Sermon, Hallidayan Systemic Functional Approach, Textual Metafunction.*



How to cite: Sadeghi, S., Gholami, M., & Mehrizi, H. (2025). Another Reading of the Shaqshaqiya Sermon: A Systemic Functional Linguistic Analysis in Light of Hadith and Literary Commentaries. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(1), 1-24.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 27 January 2025

Revise Date: 01 March 2025

Accept Date: 13 March 2025

Publish Date: 22 April 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

خوانشی دیگر از خطبه شقشقیه: تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا در پرتو شروح حدیثی و ادبی

۱. شیوا صادقی: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۲. محمد غلامی*: استادیار پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. (پست الکترونیک: mo-gh@um.ac.ir)
۳. هادی مهریزی: دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه الهیات دانشگاه پیام نور، مشهد، ایران

چکیده

پژوهش حاضر با هدف نشان دادن کارایی زبان‌شناسی متن در خدمت فهم حدیث، به تحلیل سازوکارهای زبانی سازمان‌دهنده پیام و ایجادکننده بافت منسجم در خطبه شقشقیه بر اساس فرانقش متنی نظریه نقش‌گرای هلیدی می‌پردازد. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و با بررسی کل خطبه، نقش و انواع ساختارهای آغازگری-پایانی در هدایت پیام و بیان نگرش، و کارکرد انواع عوامل انسجام (دستوری، واژگانی و پیوندی) در ایجاد پیوستگی متنی به تفصیل تحلیل شده است. یافته‌های تحلیل زبان‌شناختی، به طور نظام‌مند با توضیحات و تفاسیر شارحان برجسته، ملا محمدباقر مجلسی در بحار الأنوار و شارح خوبی در منهاج البراعه و همچنین نتایج مطالعات بلاغی و مفهومی دیگر، تطبیق و تکمیل گردیده است. نتایج این مطالعه، بیانگر انسجام ساختاری و معنایی بسیار بالای خطبه شقشقیه است، امیرالمؤمنین(ع) در کلام نورانی خود تمام ظرفیت‌های فرانقش متنی، شامل تنوع چشمگیر در آغازگرها و انواع پیوندهای انسجامی، برای ایجاد متنی منسجم، پویا، انتقال دقیق لحن و نگرش و برجسته‌سازی مفاهیم کلیدی به‌کار برده‌اند. یافته‌های زبان‌شناختی در اغلب موارد، همسو با فهم و تفسیر شارحان از ظرایف است. این پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا با شروح معتبر حدیثی-بلاغی، ابزاری کارآمد برای کشف لایه‌های متعدد معنایی و بلاغی در متون حدیثی و کمک به فهم آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: *امیرالمؤمنین(ع)، نهج البلاغه، خطبه شقشقیه، رویکرد نقش‌گرای هلیدی، فراکارکرد متنی.*

شیوه استناددهی: صادقی، شیوا، غلامی، محمد، و مهریزی، هادی. (۱۴۰۴). خوانشی دیگر از خطبه شقشقیه: تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا در پرتو شروح حدیثی و ادبی. *معرفت و بصیرت اسلامی*, 3(1), 1-24.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۷ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۱ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۲ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

اساس ملاحظه میشود که نهج البلاغه بلیغترین کتاب به طور مطلق است یا از بلیغترینها به شمار میرود» (Sharifi, 2001).

این بلاغت شگرف، صرفاً در آرایه‌های ادبی خلاصه نمی‌شود، بلکه در ساختار منسجم، انتخاب دقیق واژگان، پیوندهای معنایی میان جملات و به کارگیری هدفمند ابزارهای زبانی برای تأثیرگذاری بر مخاطب متجلی است. با این حال، فراتر از تحسین کلی بلاغت، تحلیل دقیق سازوکارهای زبانی و ساختار متنی این حدیث شریف می‌تواند به فهم عمیق‌تر پیام و لحن آن حضرت (ع) و نحوه تأثیرگذاری آن بر مخاطب یاری رساند. در واقع، بررسی علمی زبان حدیث، ابزاری کارآمد برای کشف لایه‌های پنهان معنا و نزدیک شدن به فهم اراده معصوم (ع) است.

پژوهش حاضر در صدد است تا با به کارگیری یکی از روش‌های نوین تحلیل متن، یعنی نظریه «دستور نظام‌مند نقش‌گرا»ی هلیدی، به تحلیل فرااکرکد متنی خطبه شششنبه پردازد. هدف تحقیق حاضر، نشان دادن این است که چگونه زبان‌شناسی متن می‌تواند در خدمت فهم و تحلیل حدیث قرار گیرد و سازوکارهای انسجام و ساختار پیام را در این خطبه مهم آشکار سازد. برای تحقق این هدف و اتصال تحلیل زبانی به سنت غنی حدیث پژوهی و شرح‌نویسی، یافته‌های این پژوهش با توضیحات و تفاسیر دو تن از شارحان برجسته نهج البلاغه، هاشمی خویی در منهاج البراعه و مجلسی در بحارالانوار، که هر دو دارای رویکرد حدیثی و بلاغی هستند، تطبیق و تکمیل شده است. این رویکرد، تلاشی است برای نشان دادن ظرفیت‌های تحلیل زبان‌شناختی در فهم زوایایی از متون حدیثی.

مطالعات پیشین درباره خطبه شششنبه، عمدتاً بر ابعاد تاریخی، کلامی، شرح محتوایی آن متمرکز بوده‌اند. هرچند بلاغت خطبه همواره مورد ستایش قرار گرفته، اما تحلیل نظام‌مند ساختارهای زبانی و نقش آن‌ها در ایجاد انسجام و انتقال معنای این خطبه با استفاده از نظریه‌های زبان‌شناسی متن کمتر مورد توجه بوده است. نظریه «دستور نظام‌مند نقش‌گرا»ی هلیدی، با تمرکز بر سه فرانش اندیشگانی، بینافردی و متنی، ابزاری کارآمد برای تحلیل چگونگی کارکرد زبان در بافت ارائه می‌دهد. فرانش متنی، به‌طور خاص، به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که متن را به یک واحد معنایی منسجم تبدیل می‌کنند، از جمله ساختار آغازگری-پایانی (مبتدا-خبری)،

بررسی و متن‌شناسی متون دینی از جمله قرآن کریم و نهج البلاغه بر اساس نظریه‌های ادبی می‌تواند یکی از راه‌های درک بیشتر و بهتر لایه‌های پنهان این کتب باشد. خطبه شششنبه یکی از مشهورترین و پرمحتواترین خطبه‌های منسوب به امیرالمؤمنین (ع) در کتاب گرانسنگ نهج البلاغه، همواره به دلیل محتوای تاریخی، کلامی و انتقادی صریح، در کانون توجه و بحث عالمان و پژوهشگران، به‌ویژه در مطالعات حدیثی و تاریخی، قرار داشته است. علاوه بر جایگاه رفیع این خطبه در مطالعات حدیثی و کلامی، فصاحت و بلاغت بی‌نظیر آن نیز همواره مورد اذعان عالمان و ادیبان قرار داشته است. علاوه بر محتوای غنی و اهمیت تاریخی-کلامی، این خطبه نمونه‌ای برجسته از اوج فصاحت و بلاغت کلام امیرالمؤمنین (ع) است؛ کلامی که به تعبیر ابن ابی‌الحدید (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983) «دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ» «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» جای دارد. در مقدمه یکی از چاپ‌های نهج البلاغه می‌خوانیم: «در میان ادیبان کسی نیست که معتقد نباشد که سخن علی (ع) بلیغترین و وزینترین سخن از جهت موضوع، اسلوب و معانی ارجمند پس از کلام خدا و پیامبر است.» (Abduh). استشهد پرشمار لغویین بنام به جملات آن حضرت (ع)، شاهد این مدعاست (Pahlavan, 1980). در محاضرات راغب اصفهانی آمده است: «مردی از لشکریان علی (ع) نزد معاویه رفت و به او گفت: یاریم کن زیرا از نزد کسی به تو رو آورده‌ام که ترسوترین، بخیلترین و ناتوانترین افراد در سخن است! معاویه پرسید منظورت کیست؟ مرد گفت: علی بن ابی طالب. معاویه به او گفت: ای نابکار! دروغ می‌گویی، هرگز ترس در وجود علی (ع) نیست، اما در مورد بخل، اگر دو خانه، یکی از کاه بیارزش و یکی از طلا داشته باشد، طلا را قبل از کاه میبخشد. اما ناتوانی در سخن، من پس از محمد (ص) کسی را ندیده‌ام که بهتر از علی (ع) سخن بگوید، برخیز خدا رویت را سیاه کند و دستور داد اسم او را از دیوان حذف کنند» (Sabzianpour, 2010). جرج جرداق نویسنده مشهور مسیحی در مورد بلاغت در نهج البلاغه مینویسد: «بلاغت عبارت از موافقت کلام با مقتضای حال است و بر این

(Salehi, 2007) و نتایج تحلیل‌های بلاغی و مفهومی (Majidi & Alizadeh Timorlouei, 1978) زاویه‌ای دیگر از ضرورت تعامل مطالعات زبان‌شناسی معاصر با شروح سنتی حدیثی را آشکار می‌نماید.

پیشینه پژوهش

طبق بررسی‌های صورت گرفته تاکنون پژوهش‌های انگشت‌شماری در زمینه بررسی خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین (ع) بر اساس نظریه هلیدی انجام شده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله امرایی و بامری (۱۳۹۹) اشاره نمود. ایشان با استفاده از مدل انسجام هلیدی و حسن و با روش توصیفی-تحلیلی و آماری، به بررسی عوامل انسجام در پنج بخش نخست خطبه پرداخته و به انسجام بالای این بخش‌ها ادعان داشته‌اند. هرچند این پژوهش در به کارگیری الگوی انسجام هلیدی پیشگام بوده، اما تحلیل آن محدود به بخشی از خطبه است اما به عواملی چون انسجام پیوندی، ارتباط اضافی، اضافه توضیحی، تمثیلی، تشبیهی، مقایسه‌ای، تقابلی و علت نپرداخته است. پرداختن به موارد مذکور و مهم‌تر از آن، تلفیق یافته‌های زبان‌شناختی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی و رویکرد فهم حدیث از تفاوت‌های پژوهش حاضر با مقاله امرایی و بامری (۱۳۹۹) است (Amraei & Bamari, 1978). پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تحلیل کل خطبه، بررسی مجموعه گسترده‌تری از عناصر فراکارکرد متنی و رویکرد تلفیقی مبتنی بر شروح حدیثی و مطالعات بلاغی دیگر، گامی فراتر در جهت نشان دادن کارایی زبان‌شناسی در خدمت فهم عمیق‌تر خطبه شقشقیه بردارد.

همچنین، پژوهش حاضر با تحقیق محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) که به بررسی شیوه تبادل معنا در خطبه شقشقیه نهج‌البلاغه بر مبنای رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی پرداخته‌اند، تفاوت‌های اساسی دارد. در حالی که محمد و بازوبندی (۱۴۰۰) بر فرانش بینافردی و نحوه تبادل معنا بین امیرالمؤمنین (ع) و مخاطب تمرکز دارند، پژوهش حاضر با رویکردی جامع‌تر، به بررسی فراکارکرد متنی و نقش عوامل انسجام در ساختار و انتقال پیام خطبه می‌پردازد. به عبارت دیگر، مقاله حاضر به دنبال آن است که نشان دهد چگونه خطبه شقشقیه به عنوان یک متن منسجم و یکپارچه، پیام خود را به مخاطب منتقل می‌کند و در این مسیر از شروح شارحان نیز

ساختار اطلاعاتی (اطلاعات کهنه و نو) و عوامل انسجام (دستوری، واژگانی و پیوندی)، با وجود انجام پژوهش‌هایی پراکنده با رویکرد هلیدی بر روی بخش‌هایی از نهج‌البلاغه یا خطبه‌های دیگر (Amraei & Bamari, 1978; Mohammadi & Bazoubandi, 1980; Salehi, 2020)، تحلیل جامع خطبه شقشقیه با تمرکز بر فراکارکرد متنی هلیدی (Halliday, 1985, 1994) و بررسی نظام‌مند تمامی عوامل انسجام‌بخش آن و تلفیق یافته‌ها با شروح معتبر حدیثی-بلاغی (مانند شرح مجلسی و خویی) به منظور نشان دادن تعامل تحلیل زبانی مدرن و فهم سنتی، خلأ پژوهشی محسوب می‌شود. مطالعات پیشین درباره خطبه شقشقیه، یا بر ابعاد تاریخی، کلامی، شرح محتوایی آن متمرکز بوده‌اند و یا صرفاً به لحاظ زبان‌شناسی به تحلیل خطبه پرداخته‌اند. در حالی که مطالعه حاضر، با رویکرد تلفیقی، در صدد بررسی نحو به کارگیری اسلوب زبان‌شناسی در راستای فهم حدیث و مقایسه آن با شرح شارحان است.

زبان‌شناسی متن، به عنوان دانشی که به مطالعه متن به مثابه یک واحد ارتباطی می‌پردازد، می‌تواند ابزارهای مفیدی برای فهم دقیق‌تر چگونگی انتقال معنا و تأثیرگذاری در متون حدیثی ارائه دهد. از آنجایی که نظریه نقش‌گرای هلیدی یکی از جامع‌ترین نظریات علمی است که زبان را نظامی برای بیان معنا در نظر می‌گیرد و برای آن نقش و کارکردی اجتماعی قائل می‌شود (مشکوٰه الدینی، ۱۳۸۸: ۱۲۴) پژوهش حاضر بر آن است تا با تحلیل مهم‌ترین عناصر مطرح شده در فراکارکرد متنی، یعنی ساخت آغازگری-پایانی، ساخت اطلاعاتی و چینش بندهایی از این خطبه، در کنار مراجعه به شروح معتبر حدیثی-بلاغی (مجلسی و خویی)، نشان دهد متن این خطبه، به سبب آرایه‌های ادبی درهم پیچیده و چندبعدی، جملات معترضه و اشاره به موضوعات مختلف تاریخی از انسجام بالایی برخوردار است که با شناخت این ویژگی انسجامی، گوشه‌ای از ارزش‌های تاریخی، زبانی و بلاغی و هنری آن بر خواننده نمایان گردیده و درک عمیق‌تر، افزایش جذابیت و انگیزه خوانش متن را در پی دارد. همچنین تحقیق حاضر نشان می‌دهد که چگونه نظریه‌های زبان‌شناسی معاصر می‌توانند به عنوان ابزاری در کنار روش‌های سنتی شرح و تفسیر حدیث و بلاغت، برای فهم متون دینی به کار گرفته شوند. انطباق یافته‌های این تحلیل با مباحث علم معانی

بهره می‌گیرد، در حالی که مقاله محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) بیشتر به بررسی نحوه تعامل حضرت (ع) با مخاطب و استفاده از ابزارهای زبانی برای این منظور می‌پردازد. این تفاوت در رویکرد، منجر به تحلیل‌های متفاوتی از خطبه و نتایج جدیدی در پژوهش حاضر شده است (Mohammadi & Bazoubandi, 1980).

علاوه بر این، محمودی، چراغی وش و میرزایی الحسینی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با رویکرد تحلیل گفتمان ادبی، به بررسی استراتژی‌های گفتمانی به کار رفته در خطبه شقشقیه پرداخته‌اند. ایشان نشان داده‌اند که چگونه امیرالمؤمنین (ع) با توجه به بافت موقعیتی خاص، از ابزارهای بلاغی و زبانی نه تنها برای آرایش کلام، بلکه به عنوان راهبردی برای تبیین حقایق، رفع اتهامات و اثبات حقانیت خود بهره برده‌اند. این نگاه که بر استراتژی‌های کلان گفتمان و هدفمندی ابزارهای ادبی تمرکز دارد، با رویکرد پژوهش حاضر که به تحلیل نظام‌مند ساختار متنی و انسجام با نظریه هیلیدی و پیوند آن با شروح حدیثی می‌پردازد، متفاوت است، اما هر دو بر هدفمندی و غنای کلام امیر کلام (ع) در این خطبه تأکید می‌ورزند (Mahmoudi et al., 1978).

در پژوهشی دیگر، موسوی بفرولی و خالدی سردشتی (۱۳۹۹) با رویکردی آواشناختی، به بررسی خطبه شقشقیه و نقش آواها، حروف و واژگان در ارتباط با معنا پرداخته‌اند. ایشان با نشان داده‌اند که انتخاب‌های آوایی امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه هدفمند بوده و به القای بهتر پیام و تأثیر عاطفی آن کمک می‌کند. این تمرکز بر سطح آوایی و معناشناسی آوایی، رویکردی متمایز از پژوهش حاضر است که بر تحلیل ساختار متنی و انسجام با نظریه هیلیدی و تلفیق آن با شروح حدیثی متمرکز است. با این حال، یافته‌های آن پژوهش می‌تواند مکمل درک ما از ابعاد بلاغی و زبانی خطبه باشد (Mousavi Bafrouei et al., 2020).

موسوی بفرولی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با رویکردی مفهومی، به تحلیل نقش استعاره و کنایه در برجسته‌سازی پیام‌های کلیدی خطبه شقشقیه پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه از این ابزارها برای تأکید بر مفاهیم مورد نظر خود و هدایت ذهن مخاطب در کلام امیرالمؤمنین (ع) استفاده شده است. تمرکز این پژوهش بر کارکرد مفهومی آرایه‌های بیانی،

آن را از پژوهش حاضر که بر تحلیل نظام‌مند ساختار متنی و انسجام با نظریه هیلیدی و تلفیق آن با شروح حدیثی متمرکز است، متمایز می‌سازد، هر چند یافته‌های آن می‌تواند مکمل تحلیل کارکردی ابزارهای زبانی در این خطبه باشد (Mousavi Bafrouei et al., 2020).

همچنین غلامی و هادی فرد (۱۴۰۲) با تکیه بر نظریه موريس گرامون و مفهوم ائتلاف لفظ با معنا، به بررسی نقش تکرار آواها (صامت‌ها و مصوت‌ها) و انتخاب واژگان متقاربه المعنی در ایجاد هماهنگی آوایی-معنایی در خطبه شقشقیه پرداخته‌اند. این رویکرد نیز که بر سطح آوایی و نقش القاگر آن در انتقال معنا تمرکز دارد، با تمرکز پژوهش حاضر بر ساختار متنی و انسجام با نظریه هیلیدی و تلفیق با شروح حدیثی، متمایز است، اما هر دو بر هدفمندی انتخاب‌های زبانی حضرت (ع) در سطوح مختلف تأکید دارند (Gholami & Hadi Fard, 1982).

پژوهش‌های دیگری نیز با رویکردهای زبانی متفاوت به تحلیل خطبه شقشقیه پرداخته‌اند. زودرنج و اربطی مقدم (۱۴۰۱) با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی (Zoodranj & Arbati Moghadam, 2020)، نجفی ایوکی، رسول‌نیا و کاوه‌نوش آبادی (۱۳۹۶) با استفاده از نظریه کنش گفتاری (Najafi Ivaki et al., 2017)، طیرانی، سلطانی و ربیع (۱۳۹۸) با رویکردی تلفیقی از بافت‌شناسی اجتماعی-سیاسی، نظریه فراگفتمان و مبانی بلاغت (Tirani et al., 2020) به تحلیل این خطبه پرداخته‌اند که چهارچوب نظری، سطح تحلیل و نتایج آنان متفاوت با تحقیق حاضر است. پژوهش مرتبط دیگر مقاله «خوانشی نو از خطبه جهادیه حضرت علی (ع) بر اساس نظریه فراکارکرد متنی (رویکرد نقش‌گرایی هیلیدی)» (Salehi, 2020) است که به تحلیل خطبه جهادیه امیرالمؤمنین (ع) بر اساس فراکارکرد متنی و با رویکرد نقش‌گرایی هیلیدی می‌پردازد که به لحاظ روش زبان‌شناختی با تحقیق حاضر اشتراک دارد، اما اولاً به تحلیل خطبه جهادیه پرداخته و ثانیاً از شرح شارحان در این مسیر بهره نگرفته است.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که خطبه شقشقیه، علی‌رغم اهمیت فراوان، از منظر نظریه‌های زبان‌شناختی متن، به‌ویژه با رویکردی که تحلیل ساختاری را با فهم محتوایی و حدیثی پیوند دهد، کمتر مورد واکاوی عمیق

و جامع قرار گرفته است. اگرچه پژوهش‌هایی با تکیه بر نظریه انسجام هلیدی (Amraei & Bamari, 1978)، فراتنش بینافردی هلیدی (Mohammadi & Bazoubandi, 1980)، تحلیل گفتمان ادبی و استراتژی‌های گفتمانی (Mahmoudi et al., 1978)، آواشناسی و معناشناسی آوایی (Gholami & Hadi Fard, 1982; Mousavi, 2020)، تحلیل گفتمان انتقادی (Zoodranj & Najafi Ivaki, 2020)، کنش گفتاری (Arbati Moghadam, 2020) و فراگفتمان (Tirani et al., 2020) انجام شده است، اما هر یک یا به بخشی از خطبه پرداخته‌اند، یا بر جنبه‌ای خاص از تحلیل زبانی متمرکز بوده‌اند و یا فاقد رویکرد تلفیقی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی بوده‌اند. بنابراین، خلأ یک پژوهش جامع که با استفاده از ابزارهای فراکارکرد متنی هلیدی به بررسی ساختار و پیوستگی کل خطبه ششقیه پردازد و یافته‌های زبان‌شناختی خود را به طور نظام‌مند با تفاسیر و توضیحات شارحان برجسته‌ای چون مجلسی و خویی و نیز با نتایج تحلیل‌های بلاغی و مفهومی دیگر مقایسه و تکمیل نماید تا نشان دهد زبان‌شناسی چگونه می‌تواند ابزاری کارآمد در خدمت فهم حدیث باشد، همچنان احساس می‌شود. پژوهش حاضر در صدد است تا با اتخاذ این رویکرد چندلایه و تمرکز بر پیوند میان تحلیل زبان‌شناختی مدرن و فهم حدیثی-بلاغی سنتی، این خلأ را پر کرده و گامی نو در تحلیل این خطبه گرانسنگ بردارد.

خطبه ششقیه

خطبه ششقیه، یکی از خطبه‌های با اهمیت نهج البلاغه است که هم عبرت‌ها و آموزه‌های فراوانی در دل دارد و هم در بعد زبانی دارای قدرتی مثال زدنی است. وجه تسمیه این خطبه، جمله‌ای است که پس از پایان خطبه و درخواست ابن عباس از آن حضرت برای ادامه دادن آن، توسط امیرالمؤمنین (ع) بیان شده است: «هیئات یا ابن عباس تلک شقیة هدرت ثم قرأ» (Sharif al-Radi, 1993). ششقیه، چنانکه از مجموع سخنان لغویون و شارحان خطبه استفاده می‌شود، چیزی است مانند شش که هنگام هیجان یا غضب از دهان شتر بیرون می‌آید که با چرخیدن صدا در گلوئی شتر همراه است و سپس در جای خود آرام می‌گیرد، در مواقع عادی چنین

چیزی پیش نمی‌آید. امیرالمؤمنین (ع) در اینجا حالت خود را به حالت هیجان شتر تشبیه کرده است که گویا لحظه‌ای از خود بی‌خود شده و آن خطبه چون شعله‌ای از دل او زبانه کشیده و اکنون دیگر در حال عادی خود است و لذا دیگر آن را ادامه نخواهد داد بدین طریق، حضرت به درخواست ابن عباس، که راوی این خطبه است، برای ادامه دادن خطبه، پاسخ منفی داد. از این رو، ابن عباس می‌گوید: بر ناتمام ماندن هیچ سخنی مانند این، دریغ نخوردم (Taleghani, 1995). این خطبه علاوه بر نهج البلاغه (Sharif al-Radi, 1993)، با اندکی اختلاف در مصادر کتب مهم شیعه از جمله علل الشرائع، معانی الأخبار (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ص ۳۶۰)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (Mufid, 1992)، أمالی (Tusi, 1993)، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، الإحتجاج علی أهل اللجاج (Tabarsi, 1983) و کتاب مهم تازه یاب کلمات سید العرب ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه (Jafari Zeinabi, 1983) ذکر شده است. اختلاف الفاظ در نسخ مختلف، اندک است و غالباً تأثیری در معنا ندارند (Mousavi, 1997)، جز موارد اندکی نظیر تصریح و تعریض به نام خلفاء یا عبارت «يَكْتَرُ الْعَثَارُ فِيهَا وَ الْاِعْتِدَارُ مِنْهَا» (Sharif al-Radi, 1993) که در تذکره الخواص چنین آمده است: «يَكْتَرُ الْعَثَارُ فِيهَا وَ يَقِلُّ الْاِعْتِدَارُ مِنْهَا» (Mousavi, 1997) و چه بسا همین اختلافات جزئی، به رغم تعدد مصادر سبب شده است که برخی ادعای تواتر نسبت به این خطبه نمایند (Bahrani, 1983).

در میان شروح متعدد نهج البلاغه، از جمله بیش از یکصد و بیست شرح (Boroujerdi, 2001) و بیست و پنج تک‌نگاری در شرح خطبه ششقیه که هر یک با رویکردی خاص به تبیین کلام امیرالمؤمنین (ع) پرداخته‌اند، دو شرح منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه اثر میرزا حبیب الله هاشمی خویی و شرح ملا محمدباقر مجلسی در ضمن کتاب بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردشان، برای تلفیق با تحلیل زبان‌شناختی این پژوهش انتخاب گردید. بررسی روش‌شناسی منهاج البراعة نشان می‌دهد که این شرح با رویکردی جامع و تفصیلی، علاوه بر مباحث لغوی، ادبی و بلاغی، اهتمام ویژه‌ای به ابعاد کلامی و تاریخی خطبه‌ها داشته و به‌ویژه در تبیین کلام حضرت (ع)،

استفاده گسترده‌ای از آیات قرآن و به‌خصوص احادیث و روایات نموده و تلاش کرده تا با ارائه خانواده حدیثی، مقصود امیرالمؤمنین (ع) را روشن سازد (Refat, 2018). این رویکرد بلاغی در عین حدیث محوری و جامع‌نگری کلامی، آن را به منبعی مناسب برای این پژوهش تبدیل کرده است. از سوی دیگر، شرح محدث و محقق گرانقدر ملا محمد باقر مجلسی بر خطبه شمشقیه در بحار الأنوار، که خود اذعان دارد به دلیل اهمیت و کثرت فوائد این خطبه و قوت احتجاج به آن بر مخالفان و شهرتش میان مسلمین به شرح تفصیلی آن پرداخته است (Majlisi, 1983)، نمونه‌ای برجسته از شرح حدیث با حدیث و با تکیه بر منابع متعدد روایی و تاریخی فریقین است. مجلسی با دقت نظر در اختلاف نسخ و روایات و نقل اقوال شارحان پیشین (مانند سید مرتضی، ابن ابی الحدید، راوندی و...) و نقد یا تأیید آن‌ها، به فهم دقیق‌تر متن و تبیین مواضع شیعی کمک شایانی می‌کند. این رویکرد نقادانه، تطبیقی و حدیث‌پژوهانه، مکمل ارزشمندی برای تحلیل حاضر محسوب می‌شود.

ترکیب این دو شرح، که هر دو ضمن جامعیت و بهره‌گیری حداکثری از سایر شروح نهج البلاغه، رویکرد ادبی را با نگاه جامع کلامی - حدیثی در آمیخته‌اند، پشتوانه مناسبی برای تلفیق تحلیل زبان‌شناختی با سنت علمی اسلامی فراهم می‌آورد تا ظرفیت زبان‌شناسی در خدمت به درک لایه‌های گوناگون احادیث، تبیین شود.

روش این پژوهش نیز کتابخانه‌ای و بر اساس فیش برداری و استفاده از کتب و مقالات مربوط به موضوع و نرم‌افزارهای مرکز تحقیقات علوم اسلامی (نور) است. در ارائه نتایج، پس از بیان مقدمه‌های پیرامون نظریه فراکرد نقش‌گرایی هلیدی، بخش‌های از نتایج تحلیل در چند بعد آغازگری - پایانی و عوامل انسجامی دستوری (ارجاع، جانشینی، حذف)، واژگانی (انواع تکرار و باهم‌آیی) و پیوندی (ارتباط اضافی، سببی و زمانی) بررسی و ارائه می‌گردد.

بحث

یکی از جمله زبان‌شناسان ساختگرایی که در پژوهش‌های خود به روابط بین جمله‌ای متن با عنوان انسجام متنی پرداخته، مایکل هلیدی است. بر اساس نظریه او، ممکن است درجه انسجام متن کم یا زیاد باشد، ولی یک

گفتار، زمانی متن نامیده می‌شود که هم انسجام صوری و هم پیوستگی معنایی داشته باشد. هلیدی انسجام را ناشی از عناصری میداند که جزء نظام زبان هستند؛ زبان‌شناسی نقش‌گرا، یکی از سه نگرش مسلط زبان‌شناسی نظری، یعنی زبان‌شناسی صورت‌گرا، نقش‌گرا و زبان‌شناسی شناختی است که هر یک از این سه نظریه بهنجوی در جستجوی ایجاد سازوکاری مناسب و اعمال آن در کشف و تبیین ارتباط گفته یا متن با کارکردهای فکری - اجتماعی (Yarmohammadi, 2004) و به عبارتی تحلیل گفتمانی متن بوده‌اند که نخستین بار در سال ۱۹۵۲م توسط زبان‌شناس معروف آمریکایی «زلیگ هریس» به کار رفت؛ این نظریه که به «دستور نظاممند نقش‌گرا» شهرت یافته، نقش‌گراست؛ چراکه معنا را اساس قرار می‌دهد، دستور است؛ چون تعبیری معنایی از صورت‌های زبانی به‌دست می‌دهد و بالاخره نظاممند است؛ زیرا شبکه‌ای در هم تنیده از انتخاب‌های معنایی و دستوری است (Majidi & Alizadeh Timorlouei, 1978) و سخنگویان زبان در هر موقعیتی که زبان را به کار می‌گیرند، دست به یک انتخاب می‌زنند، انتخابی که بر پایه معناست و در قالب مشخصه‌های صوری زبان ظهور می‌کند (Halliday, 1985).

هلیدی نظام معنایی زبان را به تعدادی مؤلفه مجزا یعنی انواع توازن معنایی تقسیم می‌کند که در ارتباط با فراکارکردهای اندیشگانی، بینافردی و متنی قرار دارند؛ در سطح اندیشگانی، زبان باز نمود رخدادها، احساسات و واقعیات زندگی روزمره است که از طریق فرایندهای فعلی و مشارکین فرایند قابل بررسی است. فرانش بینافردی، کارکرد ارتباطی و چگونگی تعامل متن با خواننده و روند دادن اطلاعات و یا درخواست گوینده را به‌واسطه وجوه خبری، امری و پرسشی برعهده دارد. و اما فراکارکرد متنی، کاربرد زبان برای تولید متون گفتاری و نوشتاری است و در پی کشف روابط حاکم بر اجزای تشکیل‌دهنده یک متن است که انسجام متن را فراهم می‌آورند (Halliday, 1994). جالب توجه است که بسیاری از این مفاهیم، به‌ویژه در فرانش‌های بینافردی و متنی، با مباحث مطرح در علم معانی در بلاغت اسلامی قرابت دارند. همانطور که صالحی (۱۳۸۶) نشان داده است، توجه هلیدی به بافت، گوینده، مخاطب و ساختار پیام، بازتاب‌دهنده دغدغه‌های علم معانی در بحث «مقتضای حال» و انتخاب

ساختارهای زبانی متناسب با آن است. از این رو، تحلیل خطبه ششقیه با ابزار هلیدی می‌تواند به درک نظام‌مندتر جنبه‌های بلاغی مورد نظر علمای پیشین نیز کمک کند (Salehi, 2007).

در این فراکارکرد از این مفهوم سخن به میان می‌آید که تا چه میزان بند و نوع چینش بندهای متن به شکلگیری متن یاری میرساند. در حقیقت فراکارکرد متنی از این مسئله سخن می‌گوید که چه چیزی چگونه گفته میشود، یعنی گوینده چگونه خواننده را به سمت ادراک روابط میان بندها سوق میدهد.

هلیدی سازوکارهای فراکارکرد متنی را به دو دسته کلی بیرونی و درونی تقسیم میکند؛ سطح بیرونی به عوامل انسجام‌بخش گفته میشود، این عناصر پاره‌های مختلف متن را به هم پیوند می‌زند و به درک بهتر متن کمک میکند و عبارتند از ارجاعات درونمتنی و برونمتنی، حذف، جایگزینی، تضاد، هممعنایی و تکرار. اما روابط درونی متن به ساختار موضوعی و اطلاعاتی متن اطلاق میشود که واژگان آغازگانی - پایانی، نشاننداری - بینشانی و اطلاع دهنده‌گی آنها را در گفتمان مورد توجه قرار میدهد. توضیح جزئیات هر یک از ساختارهای آغازگری، اطلاعاتی و بخش انسجام، در ضمن تجزیه و تحلیل این خطبه ارائه شده است.

هلیدی مکانیسم فرانش متن را بر چگونگی ترتیب و آرایش اطلاعات اندیشگانی و بینافردی که در بند آمده‌اند، به دو ساخت «ابتدا- خبری» و ساخت «اطلاعاتی» و یک بخش غیرساختاری «انسجام» تقسیم می‌کند (Salehi, 2007) منظور از فرانش متنی یا همبافت این است که یک عنصر زبانی در چارچوب چه متنی قرار گرفته و جمله‌ها و کلمات قبل و بعد آن عنصر در داخل متن، چه تاثیری در تبلور نقش و معنای آن دارد،

ساخت آغازگانی، میزان و چگونگی ساختار بخشیدن به اطلاعات از سوی گوینده، ساخت اطلاعاتی میزان آشنا یا ناآشنا بودن آن را نزد گیرنده، و انسجام چینش واژگان متن را بررسی میکند (Halliday, 1994).

۱. آغازگری - پایانی

این مبحث همان معادل مباحث تقدیم و تأخیر در علوم بلاغی و کارکردهای آن است که در جای خود قابل توجه است؛ مبتدا در دیدگاه هلیدی عنصر آغازین جمله است که از حیث روانشناختی و ادراکی دارای اهمیت بسزایی است، زیرا موضوع اصلی پیام است و باقیمانده پیام یعنی خبر نیز دربارهٔ اوست (Halliday, 1985). آغازگر از نظر هلیدی باید نقش تجربی داشته و معادل الگوی جملات این زبان باشد، به این صورت که در جمله اسمیه، مبتدا و در جمله فعلیه، فعل آغازگر ساده و تجربی قلمداد میشود. هر گونه خروج از آغازگر تجربی به بینافردی، ساخت جمله را به آغازگر «نشاندار» و مرکب تبدیل میکند. آغازگر بینافردی معنای اجتماعی و ارزیابی گوینده را به آغازگان کلام می‌افزاید و در زبان عربی شامل آغازگر ندایی و عنصر وجهی (باید، شاید، متأسفانه، احتمالاً، واقعا و...) است که پیش از آغازگر تجربی قرار میگیرد. آغازگر ساختاری حروف و واژگان ربطی هستند که بندهای مختلف را در یک متن به هم پیوند می‌زنند و میتوانند در کنار مبتدای تجربی، آغازگری مرکب تشکیل دهند (Halliday, 1994). پس از جدا کردن عنصر آغازگر، آنچه که در بند باقی میماند، عنصر پایانی است. برای بازنمایی شیوه گسترش متن خطبهٔ نهج البلاغه، عنصر آغازگر و پایانی بندهایی از متن را در قالب جدول مشخص کرده‌ایم:

جدول ۱. نمونه آغازگری-پایانی

بند	بند:	بند:
بند	أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ	وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى
نوع آغازگری	أَمَّا: (ساختاری/تأکیدی) + وَاللَّهِ: (بینافردی قسمی) + لَنْ: (بینافردی تأکیدی) + إِنَّ: (بینافردی تأکیدی) + هُ: (تجربی ضمیری - ساده)	وَ: (ساختاری) + إِنَّ: (بینافردی تأکیدی) + هُ: (تجربی ضمیری - ساده)
پایانی	فُلَانٌ	لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى

شروع خطبه با یک آغازگر مرکب بسیار قوی است. «أما» برای جلب توجه و تأکید، «وَاللَّهِ» برای بیان قاطعیت و حقانیت، «أَلْ» و «قَدْ» برای تأکید مضاعف بر وقوع فعل، همگی پیش از آغازگر تجربی (تَقَمَّصَهَا) آمده‌اند. تعبیر «تقمصها» (آن را چون پیراهن پوشید) به تعبیر مجلسی، شدت حرص بر خلافت را می‌رساند (Majlisi, 1983). این ساختار نشان‌دار، پیش از معرفی فاعل (فُلَانٌ)، اهمیت فوق‌العاده، قطعیت و نگرش حضرت (ع) نسبت به این رویداد (غصب خلافت) را به مخاطب القا می‌کند. اختلاف در لفظ «فلان»، از دیرباز در نسخ خطی مشاهده می‌شود، مثلاً در نسخه کتابخانه پرینستون (کتابت ۶۶۹ق) و نسخه فرانسه (کتابت ۷۳۵ق)، «ابن ابی قحافه» آمده و در نسخه کتابخانه حکیم (کتابت ۶۷۷ق) و کتابخانه مجلس (۷۱۸ق) «فلان» ضبط گردیده است (Pahlavan, 1980). از دید شارحان (شارح خوبی به نقل از سید مرتضی و مجلسی) استفاده از کنایه «فلان» یا تعبیر «ابن ابی قحافه» به جای القاب محترمانه، نشان‌دهنده «استخفاف» و تحقیر است (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983) که بار معنایی بینافردی کلام را تقویت می‌کند. جالب اینکه ابن ابی‌الحدید نیز با وجود گرایش اعتزالی، انتقادی بودن خطبه را درک می‌کند، اما همانطور که عباسی (۱۳۹۸) و رفعت (۱۳۹۷) اشاره کرده‌اند، وی در بسیاری موارد تلاش می‌کند تا با توجیه و تأویل، اقدامات خلفا را منطقی جلوه دهد یا جانب هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) را نگاه دارد، که این رویکرد می‌تواند بر تفسیر او از میزان شدت لحن امیرالمؤمنین (ع) تأثیر بگذارد (Abbasi, 1978; Refat, 2018).

جمله دوم نیز با آغازگر ساختاری (و) و بینافردی (أَنَّ) آغاز شده و عنصر تجربی آن ضمیر (-ه، ارجاع به فلان) است که بر آگاهی خلیفه اول به جایگاه حضرت تأکید دارد. تأکید بر آگاهی او (وَأِنَّهُ لَيَعْلَمُ) از منظر خوبی، غصب خلافت را از جهل به ظلم و غصب آگاهانه تبدیل می‌کند (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص ۴۱). تشبیه «محل القطب من الریح» نیز از دید شارحان، بر محوریت و ضرورت وجود حضرت برای قوام خلافت تأکید دارد، همان‌طور که آسیاب بدون محور نمی‌چرخد (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983) از منظر علم بیان، این عبارت یک تشبیه مرکب، عقلی به حسی و از نوع تمثیل است که فاقد ادات تشبیه (مؤکد) می‌باشد و به دلیل پیچیدگی وجه شبه، از نوع بعید و غریب محسوب می‌شود؛ این ساختار تشبیهی، بر اهمیت جایگاه حضرت (ع) تأکید مضاعف دارد. این تفاسیر، اهمیت محتوایی را که با این ساختار آغازگری برجسته شده، روشن می‌سازد. علاوه بر این، این تشبیه قدرتمند، کارکرد مهم برجسته‌سازی (ببراز) را نیز ایفا می‌کند. همان‌طور که بفروئی و همکاران (۱۴۰۱) مطرح کرده‌اند، امیرالمؤمنین (ع) با استفاده از چنین استعاره‌ها و کنایاتی، مفاهیم کلیدی مدنظر، مانند نقش بی‌بدیل و محوری‌شان در خلافت را از سطح بیان عادی فراتر برده و آن را به شکلی فراموش‌نشدنی و برجسته در ذهن مخاطب حک می‌کنند تا به درک عمیق‌تری از جایگاه حقیقی امامت دست یابد (Mousavi Bafrouei et al., 2020).

جدول ۲. نمونه آغازگری-پایانی دوم

بند	بند:	بند:
	وَفِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَفِي الْحَلْقِ شَجَا	أَرَىٰ تَرَائِي نَهْبًا
نوع آغازگری	و: (ساختاری) + فِي الْعَيْنِ: (جار و مجرور - آغازگر تجربی (فعل) - آغازگر تجربی ساده) نشان‌دار)	و: (ساختاری) + فِي الْحَلْقِ: (جار و مجرور - آغازگر تجربی) نشان‌دار)
پایانی	قَدَىٰ / شَجَا	تَرَائِي نَهْبًا

در وضعیتی قرار می‌دهد که صرفاً شنونده یک گزارش تاریخی نباشد، بلکه به شرایط سخت آن حضرت از عمق جان اقرار کند (Majidi & Alizadeh Timorlouei, 1978). سپس با آغازگر فعلی آری، نتیجه این صبر دردناک (دیدن غارت میراث) بیان می‌شود. این توالی آغازگرها، عمق فاجعه و مظلومیت را به تدریج آشکار می‌سازد. این یک آغازگر مرکب بسیار قوی است. «فأ» بند را به ماقبل متصل می‌کند. «یا عَجَباً» (شگفتا!) فوراً بار عاطفی و نگرش گوینده (تعجب شدید و انتقاد) را به مخاطب منتقل می‌کند (نقش بینافردی). سپس «بنا» (در حالی که/ در همان زمان که) به عنوان آغازگر تجربی نشان‌دار، زمینه زمانی و تقابل شگفت‌آور را مشخص می‌کند. این تقابل شگفت‌آور که با آغازگرهای بینافردی و تجربی نشان‌دار برجسته شده، همان تناقضی است که شارحان به آن اشاره کرده‌اند: تناقض بین ادعای بازپس‌گیری خلافت در زمان حیات («یستقیلها فی حیاته») و عمل به تعیین جانشین برای پس از مرگ («عقدها لآخر بعد وفاته»)، که نشان از عدم صداقت در ادعای اول دارد (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). این ترکیب، پیش از بیان خبر اصلی (تناقض عمل خلیفه اول)، ذهن مخاطب را کاملاً آماده و هیجان‌زده می‌کند تا عمق شگفتی و انتقاد حضرت را درک کند.

تقدیم جار و مجرور (فی العین و فی الحلق) به عنوان آغازگر نشان‌دار، بر محل درد و رنج حضرت (چشم و گلو) تأکید فوق‌العاده‌ای دارد. این انتخاب، پیش از ذکر خود درد (قَدَى و شَجَا)، حالت حسی و فیزیکی صبرِ طاقت‌فرسای حضرت را برجسته نموده و بعدی حسی و ملموس به شکایت حضرت می‌بخشد و عمق فاجعه غصب میراث (خلافت و حق اهل بیت) را که موضوع محوری خطبه و بسیاری از روایات دیگر است، برجسته‌تر می‌سازد. این انتخاب هدفمند آغازگر که در نظریه هلیدی بر نقش آن در برجسته‌سازی تأکید می‌شود، با مباحث علم معانی در باب اغراض «تقدیم» نیز همسوست، جایی که تقدیم می‌تواند برای بیان اهتمام به مقدم یا ایجاد تأثر در مخاطب به کار رود (Salehi, 2007). خوبی این دو جمله را «کنایه» از شدت تألم حضرت به سبب غصب حق می‌داند (Hashemi Khoei, 1980). مجلسی نیز جمله بعدی («أری تُرَائی نَهَباً») را بیانگر علت این رنج معرفی می‌کند (Majlisi, 1983). بنابراین، ساختار آغازگری نشان‌دار، دقیقاً همان وضعیت تحمل رنج شدید ناشی از دیدن غارت میراث را که شارحان به آن اشاره کرده‌اند، برجسته می‌سازد. این تصویرسازی حسی، علاوه بر بیان عمق فاجعه، دارای بسامد هیجانی بالایی است. همانطور که مجیدی و علیزاده (۱۳۹۸) اشاره می‌کنند، امیرالمؤمنین (ع) با به کارگیری چنین تعبیری، مخاطب را به لحاظ عاطفی

جدول ۳. نمونه آغازگری-پایانی ۳

بند	بند:	بند:
نوع آغازگری	يُنحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ	وَأَلَا يَرْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ
پایانی	عَنِّي السَّيْلُ	إِلَيَّ الطَّيْرُ
	يُنحَدِرُ (فعل - آغازگر تجربی ساده)	وَأَلَا (ساختاری) + لَا يَرْقِي (فعل منفی - آغازگر تجربی ساده)

تصویرسازی بلاغی توسط شارحان نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ خوبی و مجلسی «انحدار السيل» را کنایه از فیضان علوم حضرت و «لا يرقى الى الطير» را تأکید بر اوج مقام دست‌نیافتنی ایشان (حتی برای اوها و عقول) دانسته‌اند که هدف از آن اثبات کمال حضرت و در نتیجه، بطلان خلافت

حضرت (ع) با قرار دادن فعل در آغاز هر دو جمله، بر فرایند نزول علم و حکمت از جایگاه رفیع خود و دست‌نیافتنی بودن آن تأکید می‌کند. این آغازگرهای طبیعی و بدون نشان، جریان عادی کلام را حفظ کرده و تصویری زنده از برتری علمی و معنوی ایشان ارائه می‌دهند. این

مرجع یا در متن وجود دارد با ندارد. ارجاع به دو گونه انجام میشود با توجه به وجود و عدم وجود مرجع: ارجاع برون‌متنی و ارجاع درون‌متنی.

۲.۱.۱. ارجاع برون‌متنی (موقعیتی)

در ارجاع برون‌متنی که به آن ارجاع موقعیتی نیز گفته می‌شود، مرجع ضمیر خارج از متن قرار دارد؛ مثلاً اگر بگوییم «آن را برایم بیاور»، در این جمله ممکن است منظور ما اشاره به کتابی باشد که در دست مخاطب قرار دارد.

ارجاع برون‌متنی از عناصر انسجام متن به شمار نمی‌آید، چون مرجع ضمیر خارج و بیرون از متن قرار دارد (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015).

این نوع ارجاع، اهمیت شناخت بافت موقعیتی و تاریخی (سبب ورود حدیث یا خطبه) را که در مطالعات حدیثی بر آن تأکید می‌شود، برجسته می‌سازد، زیرا فهم مرجع به دانش بیرونی مخاطب وابسته است.

در این خطبه از نهج البلاغه، این نوع ارجاع به کار رفته است: *لَأَلْفَيْتُمْ جَبَلَهَا عَلَي غَارِيهَا وَ لَسَقَيْتُمْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا*: در این جملات مرجع ضمیر «ها» خلافت است. اگرچه کلمه «خلافت» صراحتاً در جملات قبلی نیامده، اما موضوع اصلی خطبه و فضای گفتمان است که مرجع این ضمیر را مشخص می‌کند و برای مخاطب اولیه کاملاً روشن بوده است. این نوع ارجاع به موضوع کلی بحث را می‌توان ارجاع مفهومی یا متنی گسترده (Discourse Reference) نیز دانست.

وَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنزٍ: ضَمِيرُكُمْ در *لَأَلْفَيْتُمْ* (می‌یافتید) و *دُنْيَاكُمْ* (دنیاتان) می‌تواند به مخاطبان حاضر در زمان ایراد خطبه (ارجاع موقعیتی) و همچنین به مخاطبان عام در طول تاریخ (ارجاع عام) اشاره داشته باشد که در بافت فرهنگی بزرگ‌تر قرار دارند.

همچنین ذکر خلفای سه‌گانه، ماجرای هجوم مردم برای بیعت و ناکثین و مارقین و قاسطین نشان می‌دهد که این خطبه در اواخر دوران حاکمیت ظاهری آن حضرت (ع) یعنی اواخر سال ۳۸ق یا اوایل ۳۹ق ایراد شده است (Hashemi Khoei, 1980).

۲.۱.۲. ارجاع درون‌متنی

ارجاع درون‌متنی در این خطبه کاربرد زیادی دارد. در بسیاری از جملات، مرجع ضمیر در جملات ماقبل و مابعد بر می‌گردد. با توجه به توصیف گسترده وقایع، مکان‌ها، اشخاص و ارجاع‌های پی‌درپی و متوالی، این عامل

غیر به دلیل قبح تفصیل مفضول است (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

با خوانش دقیق متن متوجه می‌شویم در این خطبه هر یک از ادات پیوندی، فعل و فرایند تجربی و مبتدای نحوی در جایگاه عنصر آغازین بند قرار گرفته و حکم واژگان هسته‌ای را ایفا می‌کنند که پیام اصلی را در خویش گنجانده‌اند و عنصر پایانی در مورد آن خبر می‌دهد در این خطبه هر یک از ادات پیوندی (آغازگر ساختاری)، عناصر وجهی و ندایی (آغازگر بینافردی)، فعل و فرایند تجربی، مبتدای نحوی و حتی عناصر مقدم شده مانند جار و مجرور یا قید (آغازگر تجربی ساده یا نشان‌دار) در جایگاه عنصر آغازین بند قرار گرفته و حکم واژگان هسته‌ای را ایفا می‌کنند که پیام اصلی یا زاویه دید گوینده نسبت به آن پیام را در خویش گنجانده‌اند و عنصر پایانی در مورد آن خبر می‌دهد یا آن را بسط می‌دهد. تنوع آغازگرها (تجربی ساده و نشان‌دار، بینافردی، ساختاری و ترکیبات آن‌ها) در خطبه شش‌شقیه نشان‌دهنده تسلط کامل حضرت بر ابزارهای زبانی برای جهت‌دهی به پیام، بیان نگرش شخصی (که فهم آن در درک حدیث کلیدی است)، تأکید بر عناصر خاص و ایجاد بافت عاطفی و استدلالی مورد نظرشان است. آغازگرهای نشان‌دار به ویژه در نقاط عطف خطبه و برای بیان شگفتی، انتقاد، یا تأکید بر شرایط سخت به کار رفته‌اند، امری که به برجسته‌سازی نکات کلیدی پیام برای مخاطب یاری می‌رساند.

۲. عوامل انسجام دستوری

انسجام دستوری به سه دسته ارجاع، جایگزینی و حذف تقسیم می‌شود.

۲.۱. ارجاع

ارجاع مجموعه‌های از روابط دستوری است که تکرار مطلبی را از جای دیگر متن نشان می‌دهد. صورتهای ارجاعی برای تفسیر به چیز دیگری ارجاع داده میشوند و معنای آن از طریق کشف مرجع آن مشخص میگردد؛ این کلمه که معادل کلمه انگلیسی رفرنس (reference) انتخاب شده (Yarmohammadi, 2004)، هلیدی اعتقاد دارد که در متن عنصرهایی وجود دارند که تحت تأثیر سایر عناصر قرار می‌گیرند. از جمله این عناصر، ضمائر میباشند که با مرجع خود تفسیر می‌شوند و این

رفتار، لغزش و پوزش خواهی زیاد) را به شخصیت و عملکرد خلیفه دوم نسبت می‌دهند و مصادیقی ذکر می‌کنند (Hashemi Khoei, 1983; Majlisi, 1983). این انسجام ارجاعی، تصویر یکپارچه‌ای را که حضرت از آن دوران ارائه می‌دهد و شارحان شرح می‌دهند، تقویت می‌کند.

۲.۱.۴. ارجاع به مابعد

این نوع ارجاع، بسامد کمتری نسبت به ارجاع به ماقبل دارد. در این نوع ارجاع، عنصر ارجاعی (معمولاً ضمیر یا اسم اشاره) به عنصری اشاره می‌کند که بعد از آن در متن می‌آید و باعث ایجاد انتظار در مخاطب می‌شود:

حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ: در این مثال، اسم اشاره هَذِهِ به مابعدش یعنی النَّظَائِرِ (هم‌طرازان) برمی‌گردد و هویت این هم‌طرازان را به تعویق می‌اندازد تا تأکید بیشتری بر تعجب حضرت از این مقایسه ایجاد کند. خوبی و مجلسی «النظائر» را پنج عضو دیگر شورا معرفی می‌کنند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). ارجاع به مابعد با

اسم اشاره «هذه»، تعجب حضرت از این مقایسه نابرابر را برجسته‌تر می‌کند. همچنین این نوع ارجاع، علاوه بر ایجاد انسجام، با به تعویق انداختن معرفی مرجع، بر اهمیت آن می‌افزاید و توجه مخاطب را جلب می‌کند، که یکی از شگردهای بلاغی مؤثر در انتقال پیام‌های مهم است و نشان‌دهنده تسلط گوینده بر فنون خطابه است.

وَ طَفِقْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بِيَدِ جَذَاءٍ أَوْ أُصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ: در اینجا، فعل أُرْتَبِي (اندیشه می‌کردم) به همراه حرف بَيْنَ، نوعی پیش‌نگری و ارجاع به مابعد ایجاد می‌کند. مخاطب منتظر می‌شود تا بفهمد حضرت بین چه گزینه‌هایی در حال اندیشه بوده است، که پاسخ بلافاصله در ادامه با أَنْ أُصُولَ... أَوْ أُصْبِرَ... می‌آید. این نوعی ارجاع مفهومی به مابعد است که ساختار کلام را منسجم و هدفمند می‌کند. شارحان «ید جذاء» را کنایه از بی‌یاوری و «طخیه عمیاء» را کنایه از دوران فتنه و گمراهی شدید دانسته‌اند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). ارجاع مفهومی به مابعد، ذهن مخاطب را آماده درک این دو راهی سخت می‌کند.

۲.۲. جانشینی

از عوامل مهم و مؤثر در ایجاد انسجام متن در این کتاب است. ارجاع در متن خطبه موجب پیوند جملات و پاره‌گفتارها شده است (Amiri, 2015; Khorasani & Ali Nejad, 2015). همان‌گونه که گفته شد، ارجاع درون‌متنی به دو شکل ارجاع به ماقبل و ارجاع به مابعد است:

۲.۱.۳. ارجاع به ماقبل

در این نوع ارجاع، برای فهم مرجع ضمیر و منظور نویسنده باید به عناصر قبل از ضمیر مراجعه کرد. اکثر ارجاع‌ها در این خطبه از این نوع است؛ در این نوع ارجاع، برای فهم مرجع ضمیر یا عنصر ارجاعی باید به عناصر قبل از آن در متن مراجعه کرد. این رایج‌ترین نوع ارجاع در اکثر متون و همچنین در این خطبه است؛ مانند:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى: در این مثال ضمیرها در تَقَمَّصَهَا: به «خلافت» که موضوع اصلی و اولیه کلام است، ارجاع دارد (ارجاع مفهومی). شارحان نیز تصریح می‌کنند که بر اساس روایات، مرجع ضمیر مستتر در کلام، خلافت است (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

هُ دَرِ إِنَّهُ: به فُلَانٌ (خلیفه اول) که در همان جمله ذکر شده، ارجاع دارد.

هَا دَرِ مِنْهَا: مجدداً به «خلافت» ارجاع دارد. این زنجیره ارجاعی کوتاه، به سرعت روابط بین عامل (فلان)، فعل (پوشیدن لباس خلافت) و مفعول (خلافت) و همچنین جایگاه گوینده (حضرت) نسبت به خلافت را مشخص و منسجم می‌کند.

فَصِيرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلْمَهَا وَيَخْشَنُ مَسْهَا وَ يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَ الْاِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ: در این عبارت،ها در صِيرَهَا: به «خلافت» که از بند قبل به ارث رسیده، ارجاع دارد.

هَا دَرِ كَلْمَهَا، مَسْهَا، فِيهَا، مِنْهَا وَ صَاحِبُهَا: همگی به حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ (عرصه درشت‌خوی) که در همین بند معرفی شده، ارجاع دارند.

تکرار ارجاع به حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ با ضمیرها، تمام ویژگی‌های منفی (سختی کلام، خشونت رفتار، لغزش و پوزش خواهی زیاد) را به این «عرصه» نسبت می‌دهد و تصویر یکپارچه‌ای از دوران خلافت دوم از دیدگاه حضرت ارائه می‌دهد. این انسجام ارجاعی، محوریت «عرصه سخت» را در این بخش تثبیت می‌کند. شارحان نیز این ویژگی‌ها (خشونت کلام، خشونت

جانشینی یکی دیگر از عوامل و ابزارهای انسجام متن است. منظور از جانشینی، قرار گرفتن یک عنصر زبانی به جای عنصر زبانی دیگر است؛ یعنی ممکن است که کلمه یا عبارتی جانشین کلمه، عبارت و یا یک بند یا پاره‌متن در متن شود (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015)

به بیان دیگر در جانشینی، یک عنصر زبانی (مانند یک کلمه یا عبارت کوتاه) جایگزین عنصر یا بند طولانی تری می‌شود تا از تکرار غیر ضروری پرهیز شود و کلام موجز گردد (Halliday, 1985, 1994). با توجه به ایجاز کلام حضرت (ع) در نهج البلاغه، استفاده از این صنعت نیز دیده می‌شود.

۱.۲.۲. جانشین فعلی

در این نوع جانشینی، یک کلمه جانشین فعل جمله می‌شود و مانع از تکرار فعل جمله یا جمله‌های پیشین می‌گردد، همانطور که اشاره شد، در زبان عربی کلاسیک، جانشین‌های فعلی مشخص مانند «do/did» در انگلیسی رایج نیستند و معمولاً این نقش توسط حذف فعل (در ساختارهای عطفی) یا تکرار آن ایفا می‌شود که از نظر ساختاری با جانشینی متفاوت است، هرچند کارکرد مشابهی در پرهیز از تکرار دارد.

۲.۲.۲. جانشین بندی

در جانشینی بندی یا موضوعی یک کلمه یا عبارت (مانند: کذلک، نعم، لا، یا کلمات اشاره) جانشین یک بند یا جمله کامل می‌شود.

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى. در این مثال، اسم اشاره هَاتَا که به «صبر» اشاره دارد، به طور ضمنی جانشین کل بند یا مفهوم أَصْبِرَ عَلَى طَحِيَّةٍ عَمِيَاءٍ... (صبر کنم بر آن تاریکی کورکننده...) می‌شود که در بند قبلی به عنوان یکی از دو راه معرفی شده بود. استفاده از جانشین هَاتَا نه تنها ایجاز ایجاد می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که حضرت آن دو راه (قیام یا صبر) را به عنوان دو «گزینه» مشخص در ذهن خود مجسم کرده و حالا یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد. این جانشینی، فرایند تصمیم‌گیری حضرت را ملموس‌تر می‌کند. شارحان توضیح می‌دهند که صبر از این رو سزاوارتر، عاقلانه‌تر بود که گزینه اول (قیام با دست تنها) به دلیل بی‌یاوری (کنایه ید جذاء) منجر به نابودی می‌شد و خلاف مصلحت بود (Hashemi

۳.۲.۲. جانشینی اسمی

فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَضَعْنَهُ وَ مَالَ الْآخِرُ لَصِهْرِهِ: کلمه الْآخِرُ (دیگری) جانشین اسم یا عبارت «رجل آخر منهم» (مرد دیگری از ایشان) شده است تا از تکرار کلمه «رجل» یا ساختار مشابه جلوگیری کند. این جانشین اسمی (الآخر)، ضمن حفظ انسجام، کلام را موجزتر می‌کند. خوبی در شرح این عبارت، به شناسایی این دو فرد و انگیزه‌هایشان می‌پردازد. او به نقل از قطب راوندی و دیگران، «رَجُلٌ مِنْهُمْ لَضَعْنَهُ» را سعد بن ابی وقاص می‌داند که کینه‌اش به دلیل کشته شدن پدرش در بدر به دست امیرالمؤمنین (ع) بود (هرچند خوبی این نظر را با ذکر قول شارح معتزلی که پدر سعد در جاهلیت مرده، رد می‌کند و احتمال کینه به سبب ضرباتی که به اقوام مادری سعد از بنی امیه وارد شده بود را مطرح می‌سازد به نقل از شارح معتزلی). «الآخر» را عبدالرحمن بن عوف معرفی می‌کند که به دلیل «صهر» (خویشاوندی سببی) با عثمان (چون عبدالرحمن با ام کلثوم بنت عقبه، خواهر مادری عثمان، ازدواج کرده بود) به او تمایل یافت. عبارت «مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ» (با مسائل ناگفتنی دیگر) اشاره به انگیزه‌های پنهان دیگری چون حسد، امید به خلافت پس از عثمان، یا منافع شخصی دارد (Hashemi Khoei, 1980). مجلسی نیز معانی «صغی» (میل)، «ضغن» (کینه)، «صهر» (حرمت خویشاوندی سببی) و «هن» (کنایه از چیزی که ذکرش ناپسند است به نقل از رضی) را بیان می‌کند. او فرد متمایل به «ضغن» را سعد بن ابی وقاص معرفی می‌کند (به نقل از راوندی) و دلیل آن را قتل پدر سعد در بدر توسط امیرالمؤمنین (ع) می‌داند. سپس رد این نظر توسط ابن ابی الحدید (که پدر سعد در جاهلیت مرد) و نظر جایگزین او (که منظور طلحه است به دلیل تعلق به قبیله تیم و کینه متقابل بنی‌هاشم و بنی‌تیم) را نقل می‌کند. او فرد متمایل به «صهر» را عبدالرحمن بن عوف می‌داند و خویشاوندی او با عثمان (ازدواج با ام کلثوم بنت عقبه، خواهر مادری عثمان) را توضیح می‌دهد. مجلسی نیز «هن و هن» را اشاره به انگیزه‌های پنهان مانند امید به خلافت پس از عثمان، کسب مال و مقام، یا انحراف عبدالرحمن از امیرالمؤمنین (ع) می‌داند (Majlisi, 1983).

۳.۲. حذف

حذف، نیاوردن واژه، جمله یا بخشی از جمله و یا قسمتی از کلام در متن است، به گونه‌ای که مخاطب بتواند با توجه به قرائن لفظی و معنوی، عنصر یا عناصر محذوف را دریابد. البته این امر (فهم عناصر محذوف) تا حد زیادی به دانش مخاطب و اطلاعات مشترک نویسنده و مخاطب مربوط می‌شود (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). حذف در متون حدیثی و خطبه‌ها امری رایج است و تحلیل آن می‌تواند نشان دهد که امام معصوم (ع) چه میزان از دانش مشترک یا قرائن موقعیتی (قرائن حالیه و مقامیه) را میان خود و مخاطبان مفروض می‌دانسته است. وقتی ذکر عضو و اجزایی از جمله به دلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد، مسلم است که کاربرد آن عضو به سلاست و روانی کلام خدشه وارد می‌سازد (Shafai, 1983). بنابراین، حذف، از عوامل اساسی انسجام متن است، زیرا شنونده یا خواننده را وادار می‌کند تا برای درک کامل، به بخش‌های دیگر متن رجوع کند. عنصر محذوف از کلام و ساختار متن، رد پای از خود به جا می‌گذارد تا خواننده سعی کند به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش‌های متن، عنصر یا عناصر حذف شده را دریابد (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). سیاق کلام و مفهوم کلی جمله و عبارت باعث می‌شود که واژه یا واژه‌هایی حذف گردد (Ahmadi & Anvari, 1996).

هلیدی حذف را پدیده‌ای نحوی می‌داند که روشی برای جلوگیری از اجتناب از حشو در کلام است. از نظر او، عنصر محذوف از کلام و ساختار متن، رد پای از خود به جا می‌گذارد تا خواننده سعی کند به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش‌های متن، عنصر یا عناصر حذف شده را دریابد. بنابراین، مطلب حذف شده (به هر طریق لفظی، معنوی یا عرفی)، قابل فهم است. کاربرد حذف، در حقیقت، نوعی وضوح بخشیدن به اجزایی از کلام و جلب توجه خواننده به اطلاعات نو و ذی‌نقش و برداشتن اطلاعات کهنه و بی‌نقش است (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). در این خطبه از نهج البلاغه گونه‌های مختلفی از حذف دیده می‌شود:

«فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَى يَتَأَلُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ...» در این بخش حضرت به روزی اشاره میکند که مردم به خانه ایشان رفتند برای انتخاب ایشان به عنوان خلیفه، ولی ایشان به قرینه ذهنی آن روز را حذف کرده‌اند و بیان نکرده‌اند.

۳.۲.۱. حذف حذف اسم یا گروه اسمی

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ» (و پسران پدرش با او به پا خاستند). منظور «پسرعموها» یا «بستگان پدری» (بنو عم‌آبیه) است. کلمه «عم» به عنوان مضاف به قرینه «آبیه» و بافت کلام حذف شده است (حذف مضاف). شارحان منظور از «بنو آبیه» را بنی‌امیه می‌دانند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). حذف مضاف (عم) به قرینه بافت کلام و شهرت تاریخی صورت گرفته است.

«نَكَّتْ طَائِفَةً وَ مَرَّقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ» در جمله دوم و سوم، اسم موصوف (طائفة) حذف شده و صفت (أخرى و آخرون) به تنهایی به کار رفته است: «و [طایفه‌ای] دیگر از دین خارج شدند و [گروهی] دیگر ستم کردند». شارحان این سه گروه را به ترتیب اصحاب جمل (ناکثین)، خوارج (مارقین) و اصحاب معاویه (قاسطین/فاسقین) معرفی می‌کنند و به حدیث نبوی در این باره اشاره دارند، که فهم عنصر محذوف را قطعی می‌کند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

۳.۲.۲. حذف فعل یا بخشی از گروه فعلی

«وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا» در هر دو جمله اسمیه، فعل ربطی (مانند کان/استقر/حصل) حذف شده است: «و در چشم [خاری بود/قرار داشت] و در گلو [استخوانی بود/قرار داشت]». این حذف رایج در جملات اسمیه عربی، به کلام سرعت و ضرباهنگ می‌دهد.

۳.۲.۳. حذف بخشی بزرگتر از یک جمله یا کل آن (حذف بندی)

«فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَى يَتَأَلُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ...» در این بخش حضرت به روز بیعت مردم پس از کشته شدن خلیفه سوم اشاره می‌کند. زمان و مکان دقیق این هجوم (مثلاً: «روزی که عثمان کشته شد» یا «پس از قتل او») به قرینه تاریخی و ذهنی مخاطب حذف شده است تا بلافاصله به خود رویداد اصلی (هجوم مردم) پرداخته

(برابری وزن کلمات) و ترصیع (تطابق وزنی و حرف روی در کلمات متقابل) به اوج می‌رسد:

يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْفَعِي إِلَيَّ الطَّيْرُ: موازنه و تقابل معنایی بین دو جمله. فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا: سجع متوازی (ثَوْبًا / كَشْحًا) و موازنه ساختاری که نشان دهنده دو اقدام هم‌زمان حضرت (پرده افکندن و پهلو تهی کردن) است. سجع و موازنه این دو عبارت، کنایه از اعراض و روی گردانی کامل حضرت است، همانطور که شارحان نیز توضیح داده‌اند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983) همچنین، از دیدگاه علم بیان، هر دو عبارت می‌توانند استعاره مکنیه تخیلیه (برای اعراض از خلافت) و یا استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه (برای واژه «ثوباً» به معنی حجاب یا مانع) باشند که شدت روی گردانی حضرت را با تصویرسازی نشان می‌دهند.

يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشَنُ مَسْهًا: سجع متوازی (كَلِمَهَا / مَسْهًا) و موازنه که شدت و خشونت دوران خلیفه دوم را از دو جنبه کلام و رفتار نشان می‌دهد. أَلَا يَقَارُوا عَلَيَّ كَيْفَ ظَلَمْتُ وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ: تقابل و سجع میان «كَيْفَ ظَلَمْتُ» (پرخوری و سیری ستمگر) و «سَعَبَ مَظْلُومٍ» (گرسنگی ستم‌دیده) که شارحان آن را کنایه از نهایت ظلم و مظلومیت دانسته‌اند، تعهد علما را با استفاده از تکرار الگوی واژگانی برجسته می‌کند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

۲.۵.۲. تکرار صامت

عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ: تکرار صامت «ه» در انتهای کلمات فتله، علیه، عمله، به، بطنته، علاوه بر ایجاد آهنگ، این عوامل مختلف (سست شدن رشته تدبیر، نتیجه اعمال بد، و شکم‌بارگی) را به هم پیوند زده و همگی را به عنوان عوامل سقوط خلیفه سوم معرفی می‌کند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا: تکرار صامت «ش» و «ط» و «ض» / «ظ» آوایی ناخوشایند و خشنی ایجاد می‌کند که متناسب با معنای «به سختی دو پستان خلافت را میان خود تقسیم کردند» است. مجلسی تقسیم سخت و نزاع گونه خلافت را ناظر به تبانی خلیفه اول و دوم در این زمینه می‌داند (Majlisi, 1983).

شود. حذف جمله یا عبارت مربوط به زمان و مکان (پس از قتل عثمان)، تمرکز را مستقیماً بر روی خود رویداد (هجوم مردم برای بیعت) قرار می‌دهد. تعبیر شارحان از «راعی» به معنای وقوع ناگهانی و غافلگیرکننده (فرع، ما شعرت الا...)، اثر بلاغی این حذف را تأیید می‌کند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ...؟: پس از جمله ندایی که اوج تعجب و شکایت است (فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى!)، بلافاصله جمله استفهامی (مَتَى...) می‌آید. می‌توان یک بند توضیحی یا استفهام انکاری را در اینجا محذوف دانست: «[شگفتا از خدا و از شورا! آخر چگونه کار به اینجا رسید که بپرسیم] کی شک و شبهه در [برتری] من نسبت به اولی آن‌ها وجود داشت...؟» حذف این بخش میانی، شدت تعجب و سرعت انتقال به سؤال بعدی را افزایش می‌دهد. البته حذف در خطبه ششقیه صرفاً برای کوتاهی نیست، بلکه اغلب بار معنایی و بلاغی دارد. گاهی برای تحقیر یا تقیه (مانند حذف نام خلفا و اکتفا به «فلان»)، گاهی برای ایجاد تعلیق و تحریک ذهن مخاطب، گاهی برای تکیه بر قرائن ذهنی و تاریخی مشترک، و گاهی برای سرعت بخشیدن به روایت و متمرکز کردن توجه بر نکات اصلی به کار می‌رود.

۳. عناصر انسجام واژگانی

انسجام واژگانی از طریق انتخاب کلمات و روابط معنایی بین آن‌ها در متن ایجاد می‌شود. این نوع انسجام شامل تکرار واژگان، استفاده از مترادف‌ها، متضادها، کلمات مرتبط از یک حوزه معنایی (هم‌آیی) و روابط شمول معنایی (جزء به کل یا کل به جزء) است (Halliday, 1994).

۲.۵.۲. انواع تکرار

تکرار یکی از ابزارهای آشکار انسجام واژگانی است که به پیوستگی متن و تأکید بر مفاهیم کلیدی کمک می‌کند.

۲.۵.۱. تکرار آوایی

تکرار آواها و الگوهای وزنی در کلام، علاوه بر ایجاد زیبایی و وش آهنگی، به انسجام متن نیز کمک می‌کند. در نهج البلاغه و خطبه ششقیه این امر در قالب صناعاتی چون سجع (تقارن پایانی کلمات)، موازنه

فُلَانٌ... فُلَانٌ: استفاده مکرر از کنایه «فلان» به جای نام خلیفه اول و دوم، علاوه بر جنبه تحقیر، نوعی دسته‌بندی و یکسان‌انگاری نسبی دوران آن دو را از منظر حضرت القا می‌کند.

مَضَى... مَضَى: تکرار فعل «مضی لسیله» (به راه خود رفت/درگذشت) برای اشاره به مرگ خلیفه اول و دوم، گذر عمر و ناپایداری قدرت آن‌ها را نشان می‌دهد و روایت را به پیش می‌برد.

تکرار واژگانی مانند «صبر» بر محوریت این مفهوم در سیره آن حضرت (ع) تأکید دارد. تکرار «فلان» علاوه بر کارکرد انسجامی، بار معنایی خاصی (که در شروح حدیثی بحث شده) را منتقل می‌کند. این تکرارها صرفاً لفظی نیستند، بلکه در خدمت برجسته‌سازی مفاهیم کلیدی و پیشبرد روایت قرار دارند.

۲.۵.۴. تکرار واژه مترادف

یکی از روش‌هایی که در بدیع لفظی، موسیقی کلام را بوجود می‌آورد و یا افزون می‌کند، تکرار است. (شمیسا، ۱۳۶۸: ۵۷) تکرار در زیباشناسی هنر از مسائل اساسی است، در واقع بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیبا است. (همان، ۶۳) این نوع تکرار، بسیار بیشتر از تکرار عین واژه، در متن وجود دارد و از عوامل اصلی در اتصال جمله‌ها و بندهای کلام است. در خطبه شمشقیه نیز متن‌هایی که در آن حوادث و یا داستان‌هایی نقل می‌گردد که از نظر درون‌نمایه و هدف با هم مشترک هستند، این نوع تکرار به کار می‌رود. برای نمونه:

يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ: دو فعل تقریباً مترادف، «یهرم» (پیر شدن) برای بزرگسال و «یشیب» (موی سپید کردن) برای خردسال به کار رفته که هر دو، شدت و طولانی بودن دوران سخت فتنه را (که مجلسی به آن اشاره دارد) با استفاده از تکرار معنایی نشان می‌دهد (Majlisi, 1983).

خَبَطَ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوَّنِ وَ اعْتَرَأَصَ: استفاده از واژگان متعدد با بار معنایی منفی و نزدیک به هم (راه رفتن بی‌هدف، چموشی، بی‌ثباتی، کج‌روی)، وضعیت آشفته دوران خلیفه دوم را (که شارحان به تفصیل شرح داده‌اند) با تکرار مفهومی تصویر می‌کند (Hashemi Khoei, 1980; Hashemi Khoei, 1983).

این تناسب آوا و معنا، که نشان‌دهنده انتخاب هدفمند واژگان توسط امیرالمؤمنین (ع) حتی در سطح آوایی است و بفروئی و سردشتی (۱۳۹۹) آن را در موارد متعددی از خطبه شمشقیه نشان داده‌اند (Mousavi Bafrouei et al., 2020)، با یافته‌های پژوهش غلامی و هادی فرد (۱۴۰۲) نیز همخوانی دارد که بر نقش تکرار آواها در ایجاد موسیقی درونی و القای معانی خاص در خطبه شمشقیه تأکید می‌کند. به لحاظ محتوایی نیز روایت تاریخی شارح معتزلی در این باره نیز قابل تأمل است، در این نقل خلیفه دوم مدعی است که خلیفه نخست به وی حسد برد و ظلم کرد. وی می‌گوید که با خود گفتم خلافت را به او تعارف کنم، او هم به من تعارف می‌کند و آن وقت خلافت را می‌پذیرم. به خدا هر چه صبر کردم که او هم به من تعارف کند، رخ نداد و او از خلافت برنگشت. ما برای خلافت تلاش کردیم، ولی ابوبکر از آن استفاده کرد (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983).

عَلَيْهِ قَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بَطْنُهُ: صامت «ها» در این مثال چندین بار تکرار شده است.

این عناصر هم موجب آرایش کلامند و هم برخی معانی دیگر را نیز به ذهن مخاطب القا می‌کنند. از نظر هلیدی، عملکرد زبان، در ابتدا صوری و روساختی است و در نهایت، ژرف‌ساختی می‌گردد و به ساخت معنایی زبان تعلق می‌گیرد تکرار که شامل تکرار کلمات و تکرار حروف است، نقش بسزایی در خوش‌آهنگی شعر دارد و از نظر سبکی نیز، یکی از عوامل سبک‌ساز است (Abdullah, 2002).

۲.۵.۳. تکرار عین واژه

در خطبه شمشقیه، این نوع تکرار نیز به چشم می‌خورد از جمله: مَعَ هِنٍ وَ هِنٍ: تکرار «هن» (امر ناگفتنی و قبیح)، بر تعدد و اهمیت عوامل پنهانی در تصمیم‌شورا تأکید دارد که شارحان (خویی، مجلسی) به مصادیق احتمالی آن (مانند حسد، طمع، انحراف) اشاره کرده‌اند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). صَبْرَتْ... فَصَبْرَتْ: تأکید بر استمرار و سنگینی صبر در دو مرحله متفاوت (دوران خلفای اول و دوم).

۲.۵.۶. تکرار جمله مترادف یا ساختار موازی

لَأَلْقَيْتُ جَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَكَسَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا: دو جمله با ساختار تقریباً یکسان (لام قسم + فعل ماضی + مفعول + جار و مجرور) بیانگر یک مفهوم هستند: رها کردن خلافت و بی‌اعتنایی به آن. این تکرار ساختاری، تأکید حضرت بر این تصمیم (در صورت نبود شرایط لازم) را مضاعف می‌کند.

يُعْظُ كَلِمَهَا وَيَحْشُنُ مَسْهَا / يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ

این تکرار ساختار نحوی، علاوه بر ایجاد موسیقی و آهنگ، برابری و هم‌سنگی مفاهیم بیان شده را القا می‌کند، به خاطر سپردن آن‌ها را آسان‌تر می‌سازد و بر شدت وضعیت توصیف شده می‌افزاید.

از نظر هلیدی، عملکرد زبان، در ابتدا صوری و روساختی است و در نهایت، ژرف‌ساختی می‌گردد و به ساخت معنایی زبان تعلق می‌گیرد. تکرار، در تمام سطوحش، نقش بسزایی در انسجام، خوش آهنگی و برجسته‌سازی مفاهیم کلیدی در خطبه شقشقیه دارد و از نظر سبکی نیز، یکی از عوامل سبک ساز قدرتمند کلام حضرت (ع) است. همچنین استفاده از مترادفات و ساختارهای موازی، علاوه بر انسجام و موسیقی، باعث تأکید مضاعف بر مفهوم و تصویرسازی قوی‌تر می‌شود. این ویژگی‌ها، قدرت اقناع و تأثیرگذاری کلام امیرالمؤمنین (ع) را افزایش می‌دهند و به مخاطب در درک عمق وضعیت توصیف شده کمک می‌کنند.

۲.۵.۵. تکرار جمله مترادف یا ساختار موازی

به عنوان نمونه: لَأَلْقَيْتُ جَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَكَسَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا . دو جمله با ساختار تقریباً یکسان (لام قسم + فعل ماضی + مفعول + جار و مجرور) بیانگر یک مفهوم هستند: رها کردن خلافت و بی‌اعتنایی به آن. این تکرار ساختاری، تأکید حضرت بر این تصمیم (در صورت نبود شرایط لازم) را مضاعف می‌کند.

۲.۶. باهم آبی

منظور از همایش یا باهم آبی، همراهی و همنشینی معمول و مورد انتظار واژگان در کنار یکدیگر در یک متن یا در زبان به طور کلی است. این کلمات معمولاً به یک حوزه معنایی خاص تعلق دارند یا بر اساس تجربه

مشترک زبانی با هم مرتبط هستند. در علم بدیع، به همنشینی کلمات متناسب در یک جمله یا بیت، مراعات نظیر یا تناسب گفته می‌شود. با هم آمدن واژگان مرتبط در سطح کلام، موجب پیوستگی معنایی و انسجام واژگانی متن می‌گردد (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). در خطبه شقشقیه، شبکه‌های معنایی منسجمی از طریق هم آبی واژگان ایجاد شده است که از عوامل تأثیرگذار در ارتباط بین جملات و فهم بهتر متن است. به عنوان نمونه در «میدان معنایی دنیا و دنیازدگی» در بخشی از این خطبه، عباراتی نظیر «حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ»، «رَأَقَهُمْ زَبْرُجُهُا»، «يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ»، «نَبَيْتَهُ الرَّبِيعِ»، «بَطْنَتُهُ»، «دُنْيَا كُمْ هَذِهِ»، «عَقَطَهُ عَنِّي» که همگی به دنیا، زینت‌های آن، و حرص و ولع در بهره‌برداری از آن اشاره دارند (و شارحان معانی آن‌ها را توضیح داده‌اند (Majlisi, 1983))، تقابل نگاه حضرت به دنیا با نگاه دنیاطلبان را نشان می‌دهد و شبکه معنایی منسجمی را برای نشان دادن علت انحراف مخالفان حضرت (دنیازدگی) ایجاد می‌کند. ضمن آنکه در همین فقره، «حَبْلٌ»، «غَارِبٌ»، «كَأْسٌ» و «عَنِّي» نیز به نوعی با هم تناسب دارند.

۴. عناصر انسجام پیوندی (معنایی و منطقی)

خلق و آفرینش متن، بدون وجود ارتباط معنایی و منطقی جملات، غیرممکن است در نظریه هلیدی، این عامل، بندها و پاره‌گفتارها، عامل اصلی و ضروری انسجام و یکپارچگی متن است. به این نوع رابطه، «انسجام پیوندی» گفته شده است. انسجام پیوندی در متن، با عوامل ربط شکل می‌گیرد. عوامل ربط، ابزارهایی هستند که موجب پیوستن جمله‌های متن می‌شوند. این عوامل، در ابتدا و یا میان دو جمله مستقل قرار می‌گیرند و گاهی نیز رشته‌های وسیع‌تر از جمله، مانند دو بند یا پاره متن را به هم پیوند می‌دهند. شرط انسجام بخشی عوامل ربط این است که در ابتدا یا بین دو جمله مستقل به کار روند؛ به عبارت دیگر، عواملی ربطی که جمله‌های پیرو را به جمله‌های پایه متصل می‌کنند، خاصیت انسجام بخشی ندارند (Norouzi & Gholamhosseinzadeh, 2009). از نظر هلیدی، این عوامل به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) رابطه اضافی. ب) رابطه تقابلی یا خلاف انتظار. ج) رابطه علی یا سببی. د) رابطه زمانی (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015).

۴.۱. ارتباط اضافی

«...الْأَناسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَى يَتَّالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ...» فراوانی مردم به یال پر پشت کفتار تشبیه شده است. مجلسی «عرف الضبع» را مثلی برای ازدحام ذکر می‌کند (Majlisi, 1983).

به طور کلی، در این نوع ارتباط، جمله، مطلب و معنا یا توضیحی بر جمله قبل اضافه می‌کند و شامل چهار نوع توضیحی، تمثیلی، تشبیهی و مقایسه‌ای می‌شود:

۴.۱.۴. ارتباط مقایسه‌ای

مقایسه کردن موجب درک بهتر و روشن‌تر مضامین می‌شود. در این خطبه به نمونه بارزی که صرفاً مقایسه باشد (و نه تشبیه یا تقابل) دست پیدا نکردیم، هر چند کل خطبه بر پایه مقایسه ضمنی جایگاه و عملکرد حضرت با خلفا استوار است. البته بیت شعری که حضرت به آن تمثیل می‌جویند: «شَتَانُ مَا يَوْمِي عَلَيَّ كَوْرَهَا / وَ يَوْمُ حِيَانِ أَخِي جَابِرٍ» یک مقایسه صریح است. مجلسی توضیح می‌دهد که «شتان» اسم فعل به معنای «بعد» (دور است) و برای تعجب به کار می‌رود. او داستان حیان و برادرش جابر و اعشی (شاعر) را نقل می‌کند. سپس دو تفسیر برای مقصود حضرت از این تمثیل ارائه می‌دهد: (۱) (به نقل از سید مرتضی) مقایسه میان روزهای سخت و پر مشقت حضرت در دوران صبر بر غضب خلافت (مانند روز شاعر بر پشت شتر در بیابان) و روزهای خوش و آسوده غاصبان که به مقصود دنیوی خود رسیده‌اند (مانند روز حیان در خوشگذرانی). (۲) مقایسه میان روزهای سخت حضرت پس از رحلت پیامبر (ص) در محرومیت از حق (روز شاعر بر کور شتر) و روزهای خوش و پر فیض ایشان در زمان حیات پیامبر (ص) (روز حیان در رفاه و آسایش) (Majlisi, 1983).

۴.۱.۱. ارتباط اضافی توضیحی

در ارتباط توضیحی، نویسنده، شرح، توضیح و یا وصفی به جمله قبل می‌افزاید. در این خطبه شاهد نمونه‌های ارتباطی و توضیحی هستیم: «...جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَقْتُ إِذْ أَسْفُؤُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لَصِغْرِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ» این بخش در خطبه شش‌شنبه در توضیح بیشتر داستان قبلتر آمده است، ماجرای خلافت و شورایی شدن آن را بیشتر توضیح می‌دهد. عبارت «لکنی اسفقت...» توضیحی است برای چرایی پذیرش ورود به شورا از سوی حضرت، علیرغم نابرابری اعضا. مجلسی معنای غالب آن را همراهی مصلحت‌آمیز با قوم (چه در پستی و چه در بلندی) می‌داند (Majlisi, 1983). این توضیح، رفتار حضرت را در آن موقعیت روشن می‌سازد.

۴.۱.۲. رابطه تمثیلی

این رابطه توضیحی است برای مطلب قبل یعنی برای توضیح و تقریر بیشتر بیان می‌شود برای نمونه: «...يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْأَبْلِ» در این مثال، تشبیه «خِضْمَةَ الْأَبْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ» (مانند خوردن شتر گیاه بهاری را) تمثیلی است برای توضیح کیفیت و شدت خوردن مال خدا توسط بنی‌امیه در دوران عثمان. مجلسی این تشبیه را اشاره به تصرفات عثمان و بنی‌امیه در بیت‌المال و بخشش‌ها و اقطاع بی‌حساب آنان می‌داند که شرح آن خواهد آمد (Majlisi, 1983).

۴.۲. ارتباط تقابلی خلاف انتظار

در این نوع ارتباط، رابطه جملات قبل و بعد، رابطه‌ای برخلاف انتظار و توقع مخاطب است. به وسیله این نوع ارتباط، مطالب برای مخاطب برجسته‌تر می‌گردد و موجب جلب توجه بیشتر خواننده به متن می‌شود. در متون ادبی، برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر و نفوذ در ذهن مخاطب، می‌توان از این نوع ارتباط بهره گرفت. این نوع ارتباط اغلب با نشانه‌های متنی «ولی، ولیکن، اما، اگرچه، هر چند، علی‌رغم و باوجود آنکه» همراه است (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). استعاره تهکیمیه نیز نشان‌دهنده ارتباط خلاف انتظار بین جملات است (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۵۵) و با استفاده از محتوای متن می‌توان به چنین ارتباطی پی برد؛ مثلاً: «كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ... بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ»

۴.۱.۳. ارتباط تشبیهی

قدما و شاعران جاهلیت عرب به فضیلت و شرف تشبیه در همی زبانها اقرار کرده‌اند، تشبیه روشنی معنا را می‌افزاید و بر آن تأکید می‌کند. (فتوحی، ۱۳۸۹: ۹۰-۸۹ به نقل از ابوهلال عسکری) یکی از تشبیهات موجود در این خطبه چنین است:

۲.۳.۴. نتیجه

در این نوع رابطه انسجامی، بعضی از حوادث و رویدادها، نتیجه بعضی از کارها هستند؛ مثلاً: «فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبْرْتُ: فاء در فرأیت» رابطه نتیجه‌ای را با بند قبل برقرار می‌کند: [چون دیدم اوضاع چنین است] پس اندیشیدم. فاء دوم در فَصَبْرْتُ نیز نتیجه تصمیم‌گیری حضرت است: [چون صبر را عاقلانه‌تر دیدم] پس صبر کردم. مجلسی نیز فاء در «فَرَأَيْتُ» را نشان‌دهنده نتیجه‌گیری پس از تفکر و تردد میان دو گزینه می‌داند (Majlisi, 1983).

إِلَى أَنْ اِتَّكَتْ عَلَيْهِ قَتْلَهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ وَكَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ: این سه جمله که با وَ به هم پیوسته‌اند، مجموعاً نتایج و عوامل سقوط خلیفه سوم هستند (اتتکت، أجهز، کبت همگی افعال ناظر بر نتیجه هستند). اِلَى أَنْ (تا اینکه) نیز معمولاً پیامد نهایی را نشان می‌دهد. مجلسی نیز این سه جمله را نتیجه نهایی اعمال خلیفه سوم می‌داند که منجر به بازگشت حمله‌ها و تدابیرش به خودش و هلاکت او شد (Majlisi, 1983).

فِي الْعَيْنِ قَدْوِي وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا: وضعیت دردناک حضرت (خار در چشم و استخوان در گلو) می‌تواند نتیجه غضب میراثش (أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا) یا همراه و ناشی از آن باشد. این هم‌زمانی وضعیت و علت، عمق فاجعه را نشان می‌دهد. مجلسی جمله «أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا» را «بیان لوجود القذی و الشجا» (توضیح و علت وجود خار و استخوان) می‌داند (Majlisi, 1983).

۳.۳.۴. انگیزه و هدف

جمله یا جمله‌هایی در متن، انگیزه و هدف انجام کار در جمله‌های دیگر هستند؛ مثلاً: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ كَانُوا الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ كَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ جَلْبَهَا عَلَى عَارِبِهَا. در اینجا، سه عامل (حُضُورُ الْحَاضِرِ، قِيَامُ الْحُجَّةِ، مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ) به عنوان شرط و دلیل پذیرش خلافت و هدف آن (جلوگیری از ظلم و گرسنگی) بیان شده‌اند. عبارت «أَلَّا يُقَارُوا...» یکی از دلایل اصلی حضرت برای پذیرش خلافت را بیان می‌کند که شارحان نیز بر آن تأکید کرده‌اند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983). قسمت پایانی این عبارت از دیدگاه علم بیان، یک

سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَأَقَهُمْ زُبْرُجُهَا! «در اینجا، پس از بیان اینکه گویی آن‌ها آیه را نشنیده‌اند (که انتظار می‌رود نشنیدن علت عملشان باشد)، با «بلی و الله» این انتظار نقض می‌شود و تأکید می‌گردد که شنیده و فهمیده‌اند. سپس با «وَ لَكِنَّهُمْ» دلیل واقعی (دنیازدگی) در تقابل با نشنیدن بیان می‌شود. حرف «لكن» در اینجا یک رابطه تقابلی و توضیحی ایجاد می‌کند؛ برخلاف انتظار اولیه که عمل نکردن ناشی از نشنیدن باشد، به بیان دیگر، حضرت تأکید می‌کند که شنیده‌اند، اما عامل دیگری (دنیازدگی) مانع تأثیر آن شده است. مجلسی اشاره می‌کند که ضمیر «هم» در «كأنهم»، «سمعوها» و «وعوها» به خلفای سه‌گانه برمی‌گردد نه به طوایف سه‌گانه (ناکثین و مارقین و قاسطین)، زیرا غرض اصلی خطبه ذکر خلفاست و این با ادامه آیه و عبارت «لكنهم حليت...» مناسب‌تر است. او معنای «علو» (تکبر و غلبه) و «فساد» (دعوت به غیر خدا، قتل، معصیت) را توضیح می‌دهد و به ارتباط آن با داستان فرعون و قارون اشاره می‌کند (Majlisi, 1983).

۳.۴. ارتباط سببی

در این نوع ارتباط معنایی، بین جملات متن، رابطه‌ای علی و معلولی، مقدمه و نتیجه و یا شرطی برقرار می‌شود. ارتباط سببی، شامل روابط علت، نتیجه، هدف و شرط است (Moin al-Dini, 1963).

۱.۳.۴. علت

در این رابطه، برخی از جمله‌ها، علت وقوع امری یا حالتی هستند که در جمله‌های دیگر به وقوع پیوسته است؛ مثلاً: «... لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ! این جمله در ابتدای خطبه، به نوعی علت اصلی غم و اندوه و ایراد این خطبه را بیان می‌کند: چون فلان خلافت را غضب کرد [این وضعیت پیش آمد و من این سخنان را می‌گویم]. ...فَصَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَضَعْنَهُ وَمَالَ الْآخِرُ لَصِهْرِهِ: حرف ل (لام تعلیل) در لَضَعْنَهُ (به خاطر کینه‌اش) و لَصِهْرِهِ (به خاطر خویشاوندی‌اش) علت رأی دادن آن دو نفر در شورا را بیان می‌کند که شارحان نیز (ل) در این دو عبارت را لام تعلیل دانسته و به تفصیل درباره هویت این دو نفر و دلایل کینه و خویشاوندی آن‌ها بحث کرده‌اند (Hashemi Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

به آن دلایل بوده است، همانطور که شارحان بیان کرده‌اند (Hashemi, 1983; Khoei, 1980; Majlisi, 1983).

۴.۴.۱. رابطه زمانی

در این رابطه، جملات یا بندها بر اساس توالی زمانی، هم‌زمانی یا ارجاع به زمان خاصی به هم مرتبط می‌شوند که به چهار دسته: ۱- ترتیبی ۲- هم‌زمانی ۳- ارجاعی و ۴- انجافی تقسیم می‌شود (Norouzi & Gholamhosseinzadeh, 2009).

۴.۴.۱.۱. رابطه زمانی ترتیبی

در این نوع ارتباط، حوادث رویدادها به ترتیب زمانی و به دنبال هم اتفاق می‌افتد. این رابطه زمانی توسط عواملی چون: «بعد از آن، پس از آن، سپس» جملات و بندها و پاره‌گفتارها را به هم متصل می‌کند. به عنوان نمونه:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَمَّصَهَا فَلَانَ... حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ ثُمَّ تَمَثَّلَ... فَصَبَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ... حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ... إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ... إِلَى أَنْ أَنْتَكْتُ... فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ... فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ...»

توالی نشانه‌های زمانی (حتی، ف بعد، ثم، إذا، إلى آن، فددر فما راعنی، لَمَّا) ستون فقرات روایی خطبه را تشکیل می‌دهد و گذشت زمان و ترتیب و توالی سریع و پیوسته حوادث دوران خلفا و دست به دست شدن خلافت و سپس بیعت مردم با حضرت را به روشنی ترسیم می‌کند.

۴.۴.۲. رابطه زمانی هم‌زمانی

دو یا چند رویداد هم‌زمان رخ می‌دهند. نشانه‌ها: و (در حالی که)، إذ (در حالی که)، بینما (در همان حال که). به عنوان نمونه:

فَمَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبَ بَعْدَ وَقَاتِهِ: بَيْنَا (در همان حال که، در حالی که) و إِذْ (آنگاه که، ناگهان) تقابل و هم‌زمانی شگفت‌آور دو عمل متناقض خلیفه اول را نشان می‌دهند.

فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا: حرف و در اینجا علاوه بر نقش افزایشی، نقش حالیه نیز دارد و هم‌زمانی صبر با آن حالت دردناک را نشان می‌دهد: «پس صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم».

استعاره تمثیلیه و همچنین می‌تواند استعاره مکنیه تخیلیه (تشبیه خلافت به شتر و ذکر لازمه آن یعنی جبل و غارب) باشد که نهایت بی‌اعتنایی حضرت به خلافت در آن شرایط را نشان می‌دهد. این استعاره تمثیلیه، نمونه بارزی از کاربرد آرایه برای برجسته‌سازی یک نگرش و موضع است. بفروئی و همکاران (۱۴۰۱) نشان دادند که چگونه امیرالمؤمنین (ع) از این تصویر برای برجسته کردن بی‌ارزشی خلافت بدون پشتوانه مردمی و حجت الهی، و نهایت بی‌رغبتی خود به چنین قدرتی بهره می‌برد (Mousavi Bafrouei et al., 2020).

۴.۳.۴. شرط

در این حالت، وقوع و یا عدم وقوع امری در متن، بستگی به وقوع و یا عدم وقوع کار یا حالتی در جملات دیگر متن دارد؛ مثلاً:

«... طَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ يَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ...»

وقوع و یا عدم وقوع امری در متن، بستگی به وقوع و یا عدم وقوع کار یا حالتی دیگر دارد.

فَصَاحِبُهَا كَرَّأَكِبِ الصَّعْبَةِ إِنَّ أَشَقَّ لَهَا خَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقْحَمٌ: با استفاده از این شرطیه، دو حالت متناقض و نتیجه هر کدام بیان شده است: اگر مهار شتر سرکش را بکشد، بینی‌اش را پاره می‌کند و اگر رهاش کند، خود را به هلاکت می‌اندازد. این ساختار شرطی، وضعیت دشوار و بن‌بست‌گونه خلیفه دوم را به خوبی نشان می‌دهد. مجلسی به نقل از سید رضی و ابن سکیت، معنای «اشتیق لها» (افسارش را کشید و سرش را بالا آورد) و «اسلس لها» (افسارش را شل کرد) و نتایج آن («خرم»: بینی‌اش پاره شد؛ «تقحم»: خود را به هلاکت انداخت) را توضیح می‌دهد (Majlisi, 1983).

همچنین این بخش، یک تشبیه تمثیل حسی به حسی و مرسل (به دلیل ذکر ادات «ک») است که وضعیت دشوار را به روشنی تصویر می‌کند.

كُوَلَّا حُضُورُ الْحَاضِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا: کل این ساختار، یک جمله شرطیه امتناعیه است. کُوَلَّا (اگر نبود) شرط را بیان می‌کند و لَأَلْقَيْتُ (هر آینه رها می‌کردم) جواب شرط است که نشان می‌دهد پذیرش خلافت مشروط

۴.۴.۳. رابطه زمانی ارجاعی

در این نوع ارتباط، محتوای جمله به حادثه و اتفاقی که در گذشته روی داده، اشاره می‌کند و ارجاع می‌دهد؛ به عنوان نمونه: «...أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَمْ حُضِرُ الْحَاضِرِ... لَأَلْقَيْتُ جَبَلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا...»

این نوع رابطه زمانی «لألقىت»، اشاره به حال و ارجاع به قبل دارد؛ یعنی حوادث و رویدادهایی که از گذشته تاکنون رخ داده است. توضیح آنکه فعل «لألقىت» اگرچه ماضی است، اما در جواب «لولا» به زمان گذشته‌ای اشاره دارد که آن شرایط (حضور مردم و...) فراهم شد و مانع از تحقق جواب شرط (رها کردن خلافت) در همان زمان گذشته گردید. شارح خوبی نیز توضیح می‌دهد که این یک جمله شرطیه امتناعیه است که در آن «لولا» شرط را بیان می‌کند و «لألقىت» جواب شرط است که نشان می‌دهد اگر آن شرط‌ها در گذشته محقق نمی‌شدند، جواب شرط (رها کردن خلافت) در همان زمان گذشته رخ می‌داد (Hashemi Khoei, 1980) مجلسی نیز این ساختار را شرطیه امتناعیه می‌داند (Majlisi, 1983).

۴.۴.۴. رابطه زمانی انجامی

این رابطه به پایان حوادث اشاره دارد. عامل ربط انجامی، پایان و سرانجام یک فرایند را در متن، مشخص می‌نماید و جمله پس از خود را به کل فرایند متصل می‌نماید. به عنوان نمونه: «هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تَلِكِ شَقِشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» عبارت «ثُمَّ قَرَّتْ» (سپس آرام گرفت) به روشنی پایان یافتن آن حالت هیجان و فوران کلام را نشان می‌دهد، که مجلسی نیز «قَرَّتْ» را «سَكَنَتْ» معنا کرده است (Majlisi, 1983). این جمله، پایان ناگهانی خطبه را رقم می‌زند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف نشان دادن کارایی زبان‌شناسی نقش‌گرا در تحلیل و فهم عمیق‌تر متون حدیثی، به بررسی خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین (ع) با تکیه بر نظریه فراکارکرد متنی هیلیدی پرداخت. تحلیل فرانش متنی (شامل ساختار آغازگری و عوامل انسجام دستوری، واژگانی و پیوندی) در کنار مراجعه به شروح معتبر بحار الأنوار مجلسی و منهاج البراعه خوبی و با نظر داشت مطالعات بلاغی و مفهومی دیگر انجام شد.

تحلیل دقیق متن نشان داد که خطبه شقشقیه از انسجام ساختاری و معنایی بسیار بالایی برخوردار است. کاربرد گسترده و متنوع عوامل انسجام دستوری (به‌ویژه ارجاعات ضمیری و حذف‌های معنادار که بسامد بیشتری نسبت به جانشینی داشتند)، انسجام واژگانی (از طریق تکرار هدفمند آواها، واژگان کلیدی و ساختارهای موازی، و نیز ایجاد شبکه‌های معنایی با هم‌آیی واژگان مرتبط با مفاهیمی چون خلافت، صبر، و دنیازدگی) و انسجام پیوندی (با استفاده دقیق از حروف ربط برای ایجاد روابط منطقی، زمانی، سببی و تقابلی) ساختاری یکپارچه و منسجم به خطبه بخشیده است. این انسجام، صرفاً یک ویژگی فرمی نیست، بلکه در خدمت پیشبرد روایت تاریخی، تبیین مواضع و انتقال بار عاطفی کلام حضرت (ع) قرار دارد.

همچنین تنوع و کاربرد دقیق آغازگرها (تجربی، بینافردی، ساختاری، ساده، نشان‌دار و مرکب) یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبکی خطبه است. امیرالمؤمنین (ع) با جابجایی عناصر جمله و استفاده از آغازگرهای نشان‌دار و بینافردی، توجه مخاطب را به نکات کانونی هدایت نموده و لحن کلام را در طول خطبه به طرز مؤثری تغییر داده‌اند. ترتیب عنصرهای محتوایی نیز شایان توجه است که با بیان حوادث پس از رحلت پیامبر (ص)، لزوم صبر و سپس چگونگی رسیدن به خلافت، روایتی منطقی و تأثیرگذار ارائه می‌دهد. تداخل نقش‌های عناصر انسجامی (مانند ضمیری که هم ارجاعی است و هم بخشی از تکرار، یا حرفی که هم نقش زمانی و هم سببی دارد) به ایجاز و غنای معنایی متن کمک شایانی کرده است.

علاوه بر انسجام ساختاری، خطبه حول محورهای مفهومی کلیدی مانند حق غضب شده، جایگاه رفیع امامت، صبر و مظلومیت، نقد دنیازدگی و انحراف، و مسئولیت‌پذیری، وحدت یافته است. این انسجام مفهومی، که با تأکید مرحوم مجلسی بر جنبه استدلالی و احتجاجی خطبه نیز همخوانی دارد (Majlisi, 1983)، هدف مشخص آن حضرت (ع) در تبیین وقایع و اتمام حجت را برجسته می‌سازد.

ابزارهای تحلیل نقش‌گرا، به‌ویژه ساختار آغازگری و عناصر انسجام واژگانی (واژگان عاطفی، کنایات)، بازتاب خوبی نسبت به تغییرات لحن امیرالمؤمنین (ع)، از اندوه و گلایه اولیه، به تعجب و نقد در میانه، و قاطعیت در پایان، ارائه می‌دهد. این تغییر لحن، که با تأسف ابن عباس و کلام

فشرده‌گی معنایی و ارجاعات تاریخی متعدد، متنی پیچیده است و تحلیل تمام ابعاد زبانی و بلاغی آن در قالب یک مقاله نمی‌گنجد، ضمن آنکه نظریه‌های زبان‌شناختی (از جمله نظریه هلیدی)، با وجود برخی نقاط قوت، محدودیت‌هایی نیز دارد و یقیناً قادر به تبیین کامل تمام ظرایف متن نیست. همچنین گرچه در این تحقیق از شروح معتبری استفاده گردید، اما پیشنهاد می‌شود که محققان با مراجعه به طیف وسیع‌تری از شروح کهن و معاصر، به بررسی مقایسه‌ای شرح شارحان با نتایج مقالات زبان‌شناختی پرداخته و نقاط قوت و ضعف این نظریه‌ها را در شرح احادیث کهن تبیین نمایند. در نهایت، این پژوهش نشان داد که خطبه شقشقیه، علاوه بر اهمیت تاریخی و کلامی، شاهکاری زبانی و بلاغی است که گوشه‌ای از انسجام ساختاری، پویایی معنایی و قدرت تأثیرگذاری آن را می‌توان با ابزارهای دقیق زبان‌شناسی نقش‌گرا، در تعامل با دانش غنی نهفته در شروح حدیثی و بلاغی، آشکار ساخت. در روزگاری که برخی رویکردهای معاصر با تکیه بر ابزارهای زبانی و تاریخی، به تشکیک در بخشی از تراث حدیثی شیعه و روایات اهل‌بیت (ع) می‌پردازند، این پژوهش تلاشی بود تا نشان دهد چگونه همین ابزارهای تحلیلی، هنگامی که با دقت، انصاف و در تعامل با سنت علمی شرح و تفسیر حدیث به کار گرفته شوند، می‌توانند به آشکار ساختن انسجام، بلاغت و زیبایی‌های کلام معصوم (ع) یاری رسانند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The present study investigates the Shaqshaqiya Sermon attributed to Amir al-Mu'minin (peace be upon him), aiming to illuminate its textual structure and cohesive mechanisms through the lens of Halliday's Systemic Functional Linguistics, particularly focusing on the textual metafunction. Drawing upon the explanatory depth of hadith

ابن‌خشب (به نقل مجلسی) نیز تأیید می‌شود، پویایی و قدرت خطابه را نشان می‌دهد.

این پژوهش به طور عملی نشان داد که تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا می‌تواند ابزاری برای فهم برخی لایه‌های متون حدیثی باشد. یافته‌های تحلیل هلیدی در بسیاری موارد، توضیحات و تفاسیر شارحان بزرگی چون مجلسی و هاشمی خویی را تأیید، تکمیل و نظام‌مند کرد. همچنین، انطباق مبانی هلیدی با علم معانی (Salehi, 2007) و هم‌افزایی آن با تحلیل‌های بلاغی و مفهومی (Mousavi Bafrouei et al., 2020)، ظرفیت این رویکرد را در تحلیل چندوجهی حدیث آشکار ساخت.

در مقایسه با پژوهش‌های پیشین، این تحقیق با تحلیل کل خطبه، تمرکز بر فراکارکرد متنی هلیدی و مهم‌تر از همه، تلفیق نظام‌مند یافته‌های زبان‌شناختی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی (مجلسی و خویی) و ارجاع به سایر تحلیل‌های مرتبط، گامی نو در تحلیل خطبه شقشقیه و نشان دادن کاربرد زبان‌شناسی در خدمت مطالعات حدیثی برداشته است. برخلاف مطالعاتی که صرفاً بر بخشی از خطبه (Amraei & Bamari, 1978) یا فرانش‌های دیگر (Mohammadi & Bazoubandi, 1980) یا نظریه‌های گفتمانی دیگر (مانند تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (Zoodranj & Arbati Moghadam, 2020)؛ فراگفتمان (Tirani et al., 2020) و کنش‌گفتاری سرل (Najafi Ivaki et al., 2017)) تمرکز داشته‌اند، این پژوهش کوشید تا با نگاهی جامع و با محوریت فرانش متنی و با هدف اصلی زبان‌شناسی در خدمت حدیث، به تحلیل پردازد.

پژوهش حاضر، علی‌رغم تلاش برای ارائه تحلیلی جامع، با محدودیت‌هایی نیز روبرو بود، خطبه شقشقیه به دلیل غنای محتوایی، commentaries, especially those by Majlisi in *Bihar al-Anwar* and Hashemi Khui in *Minhaj al-Bara'ah*, this research highlights how linguistic tools complement exegetical insights. The Shaqshaqiya Sermon, widely acknowledged for its historical, theological, and rhetorical richness, has been celebrated for centuries due to its eloquence and powerful expressions of political critique. As Ibn Abi al-Hadid al-Madaini notes, this sermon occupies a space “beneath the

Creator's word and above the created's word" (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983), and it has been repeatedly referenced by linguists, scholars, and literary critics (Pahlavan, 1980). Through Halliday's framework, the present study delves into thematic structuring, cohesion devices (grammatical, lexical, and conjunctive), and the interplay between structure and meaning to uncover how Amir al-Mu'minin (peace be upon him) strategically constructs the sermon's powerful message. Additionally, the study demonstrates how the sermon reflects the rhetorical principle of matching discourse to context, a hallmark of eloquence recognized by Islamic rhetoricians and linguists alike (Sabzianpour, 2010; Sharifi, 2001).

To establish a solid academic foundation, this research reviews prior studies that have either explored selected portions of the sermon or approached it from limited linguistic dimensions. For instance, Amraei and Bamri (2019) explored cohesion factors using Halliday and Hasan's model but limited their analysis to the first five sections and did not integrate exegetical perspectives (Amraei & Bamri, 1978). In contrast, Mohammadi and Bazobandi (2021) focused on the interpersonal metafunction and the dynamics between speaker and audience (Mohammadi & Bazobandi, 1980), while Mahmoudi et al. (2019) addressed discourse strategies from a literary viewpoint, emphasizing rhetorical aims rather than structural textual mechanisms (Mahmoudi et al., 1978). Moreover, Mousavi Bafrouei and Khaledi Sardashti (2020) contributed an analysis of phonological choices and their emotional impact (Mousavi Bafrouei et al., 2020), whereas Gholami and Hadifard (2023) analyzed phonetic-semantic harmony through repetition and word selection (Gholami & Hadi Fard, 1982). Each of these studies provided valuable insights, yet none offered a comprehensive synthesis of linguistic analysis and classical commentary. Therefore, the current study fills a critical research gap by uniting contemporary linguistic theory with Islamic exegetical traditions in a thorough examination of the sermon's full text.

The methodological backbone of this study is Halliday's systemic functional grammar, particularly his three metafunctions: ideational, interpersonal, and textual (Halliday, 1985, 1994). The textual

metafunction, which is the focal point here, reveals how language constructs coherent and contextually embedded texts. Halliday's categorization of thematic structures (such as marked and unmarked Themes), information structures (given-new), and cohesion mechanisms (e.g., reference, substitution, ellipsis, conjunction) provides a robust model for examining how meaning unfolds and links across textual units. Furthermore, this analysis aligns with and expands on concepts in classical Arabic rhetoric, particularly in the discipline of ma'ani, which similarly considers how sentence structure serves communicative intent (Salehi, 2007). For example, the strategic placement of prepositional phrases or emphatic particles at the beginning of a sentence—akin to thematic marking in Halliday's terms—has long been noted in rhetorical theory as a means of creating emphasis, emotional impact, and stylistic elegance (Majidi & Alizadeh Timorlouei, 1978). By examining such features across the sermon, the study demonstrates the shared concerns and synergies between classical Islamic and modern linguistic thought.

The linguistic analysis identifies a remarkable degree of structural variety and coherence in the sermon's opening thematic configurations. Elements such as vocatives, modal particles, and emphatic devices often precede the experiential Theme, forming complex marked Themes that draw attention to emotional states or evaluative judgments. For instance, the opening "Amā wa-Allāh laqad taqammaṣahā fulān," includes structural (Amā), interpersonal (wa-Allāh), and experiential elements, culminating in a powerfully loaded sentence that sets the tone for the sermon (Majlisi, 1983). Furthermore, the grammatical cohesion through reference—both anaphoric and cataphoric—is meticulously employed. Pronouns such as "hā" often refer back to the central theme of khilāfah (caliphate), sustaining semantic continuity. These linguistic strategies are consistent with Majlisi's and Khui's exegetical interpretations, which emphasize that the apparent emotional intensity of the sermon is not merely rhetorical flourish but a deliberate effort to convey theological truths with maximum clarity and force (Hashemi Khoei, 1980). Similarly, cataphoric references such as "hādhihi al-nazā'ir" delay the

disclosure of referents to build suspense and guide audience anticipation, a method well-recognized in classical oratory and reinforced by modern discourse analysis (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015).

Further reinforcing the sermon's cohesion are substitution and ellipsis mechanisms, which eliminate redundancy and maintain textual economy. For example, instances of nominal substitution such as "al-ākhar" (the other) efficiently replace longer phrases while preserving clarity and referential coherence. Ellipsis, on the other hand, often operates in environments where context and shared knowledge render certain expressions redundant. This is notably effective in preserving the sermon's rhetorical pace and emotional intensity. In alignment with Halliday's observations, such mechanisms are particularly meaningful in texts with dense intertextual and cultural resonance, such as religious sermons (Yarmohammadi, 2004). The analysis also uncovers a high frequency of additive and adversative conjunctions that clarify argumentative structure and guide interpretive logic. These cohesive ties correspond with the complex argumentative style typical of sermons, where theological, historical, and emotional appeals must intertwine seamlessly. This interweaving is mirrored in traditional commentary, where exegetes such as Majlisi incorporate a broad range of sources—Qur'anic verses, hadiths, and earlier scholarly opinions—to substantiate interpretive claims (Majlisi, 1983).

Perhaps most significantly, this study demonstrates the alignment between Halliday's model and the explanatory strategies of classical commentaries. The Shaqshaqiya Sermon's densely layered argumentation, rich in metaphors, ellipses, and thematic shifts, benefits from an integrated approach that bridges linguistic analysis and theological hermeneutics. Sharif al-Radi's editorial decisions, such as preserving ambiguities through the use of euphemisms like "fulān," further enhance the sermon's interpretive openness (Sharif al-Radi, 1993). Commentators like Khui and Majlisi unpack these rhetorical choices, attributing them to intentional strategies for audience persuasion and theological subtlety. Their readings reveal how the sermon

deploys language not only to protest political developments but also to articulate a vision of rightful leadership rooted in divine legitimacy. Moreover, the coordination between form and meaning—whether through metaphorical constructions like "mahallī minhā ka-mahall al-quṭb min al-raḥā" or references to inherited injustice—manifests both the eloquence and the ideological weight of the sermon. This study thus demonstrates that Halliday's framework, when fused with traditional Islamic commentary, offers a powerful tool for appreciating the linguistic sophistication and theological depth of such foundational texts.

In conclusion, this research not only advances a comprehensive linguistic analysis of the Shaqshaqiya Sermon but also underscores the value of integrating modern linguistic theories with traditional exegetical methods. It reveals that the textual metafunction in Halliday's grammar provides a nuanced lens through which the sermon's coherence, emphasis, and rhetorical force can be systematically understood. By engaging in this interdisciplinary dialogue, the study affirms that sacred texts are not only repositories of doctrine and history but also masterpieces of structured discourse, worthy of both reverent interpretation and rigorous linguistic inquiry. Such an approach enables a deeper understanding of the sermon's persuasive strategies and theological nuances, bridging classical insights with contemporary tools to enhance our appreciation of religious rhetoric.

References

- Abbasi, A. A. (1978). Analytical comparison of the views of two commentators of Nahj al-Balagha (Ibn Abi al-Hadid and Ibn Meysam) regarding the Shiqshiqiyya sermon. *Faslname-ye Elmi Shi'a Shenasi*, 17(66), 37-54.
- Abduh, M. *Introduction to Nahj al-Balagha*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Abdullah, M. H. (2002). *Ibrahim Touqan (His life and technical studies in his poetry)*. Abdulaziz Saud Al-Babtain Foundation for Poetic Creativity.
- Ahmadi Givi, H., & Anvari, H. (1996). *Persian Grammar 1*. Fatemi Publications.
- Amiri Khorasani, A., & Ali Nejad, H. (2015). Investigating text cohesion elements in Nafth al-Masdur based on Halliday and Hassan's theory. *Journal of Literary Text Research*, 63, 7-31.

- Amraei, M. H., & Bamari, A. W. (1978). Analysis of cohesion factors in Imam Ali's Shiqshiqiyya sermon based on Halliday and Hassan's model. *Research Institute for Humanities and Cultural Studies*, 175-202.
- Bahrani, M. b. A. (1983). *Commentary on Nahj al-Balagha (Ibn Meysam)*. Daftar Nashr al-Kitab.
- Boroujerdi, M. (2001). A look at the commentaries of Nahj al-Balagha. *Qabasat*(19).
- Gholami, S. S., & Hadi Fard, F. (1982). Investigating the alliance of word with meaning in the Shiqshiqiyya sermon of Nahj al-Balagha based on Maurice Grammont's theory. *Pazhuhesh-haye Ma'n شناختی Mutun-e Adabi*, 1(4), 18-34.
- Halliday, M. A. K. (1985). *An Introduction to Functional Grammer*. Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. (1994). Systemic theory. In Asher, R.E (Ed.). <https://doi.org/10.1016/B978-0-08-042580-1.50048-9>
- Hashemi Khoei, M. H. (1980). *Minhaj al-Bara'a fi Sharh Nahj al-Balagha*. Maktabat al-Islamiyya.
- Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, A. H. I. a. D. b. H. A. b. M. b. M. (1983). *Commentary on Nahj al-Balagha*. Maktabat al-Mar'ashi al-Najafi.
- Jafari Zeinabi Isfahani, M. b. T. (1983). *Words of the Master of the Arabs, Abu al-Hasan Ali bin Abi Talib (A.S.)*. Maktabat al-Allameh al-Majlisi.
- Mahmoudi, S., Cheraghi-Vash, H., & Mirzaei al-Hosseini, S. M. (1978). Analysis of the literary discourse strategy of the Shiqshiqiyya sermon. *Journal of Quran and Hadith Sciences*, 51(1), 201-224.
- Majidi, H., & Alizadeh Timorlouei, Y. (1978). Emotional frequencies and rhetorical enchantment of the Shiqshiqiyya Sermon. *Literary Studies of Islamic Texts*, 4(15), 151-170.
- Majlisi, M. B. b. M. T. (1983). *Bihar al-Anwar al-Jami'a li-Durar Akhbar al-A'immah al-Athhar*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Mohammadi, R., & Bazoubandi, H. (1980). Investigating the method of meaning exchange in the Shiqshiqiyya sermon of Nahj al-Balagha based on Halliday's systemic functional approach (2014). *Journal of Language Sciences*, 8(13), 115-149.
- Moin al-Dini, F. (1963). Techniques for creating text cohesion in Kalila and Dimna. *Journal of Farhang*(46), 303-326.
- Mousavi Bafrouei, M., Ghaffouri Manesh, M., Zare Zardini, A., & Nazari, R. (2020). Conceptual analysis of the Shiqshiqiyya sermon, with emphasis on highlighting through metaphor and irony. *Imamat Pezhuhi*, 12(1), 167-187.
- Mousavi, S. S. (1997). *Tammam Nahj al-Balagha*. Imam Saheb al-Zaman Institute (A.S.).
- Mufid, M. b. M. (1992). *Al-Irshad fi Ma'rifat Hujaj Allah Ala al-Ibad*. Sheikh Mufid Congress.
- Najafi Ivaki, A., Rasoulnia, A. H., & Kaveh Noushabadi, A. (2017). Textual analysis of the Shiqshiqiyya sermon based on Searle's speech act theory. *Faslname-ye Pazhuheshname-ye Nahj al-Balagha*, 5(19), 1-17.
- Norouzi, H., & Gholamhosseinzadeh, G. (2009). The role of temporal connection factors in cohesion. *Kavoshname*, 10(19), 97-122.
- Pahlavan, M. (1980). *Text and translation of Nahj al-Balagha*. Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Refat, M. (2018). Comparative analysis of the Shiqshiqiyya sermon from the perspective of Ibn Abi al-Hadid and Ibn Meysam Bahrani. *Faslname-ye Elmi Pazhuheshi Pazhuhesh-haye Nahj al-Balagha*, 17(2), 59-96.
- Sabzianpour, V. (2010). The influence of Imam Ali's (A.S.) words in the poems of Abu al-'Atahiya. *Journal of Quran and Hadith Research*(1), 77-98.
- Salehi, F. (2007). The science of meanings and Halliday's role-playing grammar. *Ketab-e Mah Adabiyat*(8), 32-41.
- Salehi, P. (2020). A new reading of Imam Ali's (A.S.) Jihadiyya sermon based on the textual metafunction theory (Halliday's role-playing approach). *Alavi Research Journal*, 13(26), 169-193.
- Shafai, A. (1983). *Scientific foundations of Persian grammar*. Asatir Publications.
- Sharif al-Radi, M. b. H. (1993). *Nahj al-Balagha*. Hejrat Publications.
- Sharifi, M. (2001). Eloquence in Nahj al-Balagha: A study of simile from an eloquent perspective in Nahj al-Balagha. *Journal of Humanities Basirat*(23), 24.
- Tabarsi, A. b. A. (1983). *Al-Ihtijaj Ala Ahl al-Lijaj*. Nashr-e Mortazavi.
- Taleghani, M. (1995). *A reflection on Nahj al-Balagha*. Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Tirani, M. S., Soltani, S. A., & Rabie, A. (2020). Analysis of the Shiqshiqiyya sermon based on socio-political contextualization, meta-discourse theory and rhetoric principles. *Linguistics and Dialects of Khorasan*, 11(1), 173-192.
- Tusi, M. b. a. H. (1993). *Amali*. Dar al-Thaqafa.
- Yarmohammadi, L. (2004). *Discourse analysis: Common and critical*. Hermes.
- Zoodranj, S., & Arbati Moghadam, S. (2020). Investigating the Shiqshiqiyya sermon with a critical discourse analysis approach. *Faslname-ye Pazhuheshname-ye Nahj al-Balagha*, 10(37), 115-139.